

تأثیرات محیط امنیت منطقه‌ای خاورمیانه بر سیاست خارجی عربستان سعودی (۲۰۱۵-۲۰۱۱)

علیرضا علیپور بادی، حسنا فرهادی‌خو، مرضیه کریمی^۳

چکیده

با تحول نظم سیاسی و موازنه قدرت در خاورمیانه و شمال آفریقا پس از سرنگونی رژیم‌های اقتدارگرا در سال ۲۰۱۱ پادشاهی عربستان سعودی در ابعاد داخلی و خارجی با چالش‌ها و تهدیدات فزاینده‌ای روبرو شد که این امر منجر به تناقض رویکرد این کشور در قبال امواج بهار عربی گردید. هدف این پژوهش بررسی تأثیرات محیط امنیتی منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا پس از تحولات بهار عربی بر ادراک تصمیم‌سازان سیاست خارجی عربستان سعودی است. نوشتار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از نظریه رئالیسم نوکلاسیک به دنبال پاسخ به این پرسش است که چه عواملی نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست خارجی متناقض عربستان در قبال بهار عربی داشته است و واکنش عربستان سعودی در قبال این تحولات چه بوده است؟ فرضیه این پژوهش این است که پس از وقوع تحولات بهار عربی متغیرهای افزایش قدرت و نفوذ ایران، قدرت‌یابی اخوان‌المسلمین، رقابت منطقه‌ای با قطر، رشد گروه‌های تروریستی و گسترش نارضایتی‌های داخلی نقش مهم و تعیین‌کننده در شکل‌دهی به سیاست خارجی عربستان سعودی داشته است و عربستان سعودی به دلیل توانمندی‌های اقتصادی، مذهبی و نظامی به این تحولات واکنش نشان داده است.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، بهار عربی، رئالیسم نوکلاسیک، عربستان سعودی، اخوان‌المسلمین

^۱ دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی تهران ali.alipor25@yahoo.com

^۲ کارشناسی‌ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی تهران

^۳ کارشناسی‌ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه گیلان

مقدمه

تحولات بهار عربی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا با خودسوزی یک جوان تونس به نام بوعزیزی در شهر سیدی بوزید آغاز شد. موج اعتراضی به پا خواسته به سرعت به پایتخت تونس رسید و خیلی زود سبب شد که بن‌علی رئیس‌جمهور تونس پایتخت کشورش را به مقصد ریاض ترک کند و بدین ترتیب حکومت سی ساله بن‌علی در تونس پایان یابد. کمی دورتر قاهره با تاسی از تونس‌ها همان راه را در پیش گرفت و نافرمانی‌ها و اعتراضات خیابانی وارد این سرزمین شد و این کشور مستعد هم‌دیری نگذشت که اعتراضاتش از ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ شروع شده بود، در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ به ثمر رسید و مصری‌ها سقوط دیکتاتورشان را جشن گرفتند. اما این پایان ماجرا نبود. کشورهای دیگر هم شاهد تظاهرات گسترده علیه حکام دیکتاتور خود بودند. یمن، لیبی، مراکش، اردن، کویت، سوریه و بحرین از جمله کشورهایی هستند که شاهد تظاهرات علیه ساخت دولتی بودند. البته تظاهرات در این سرزمین‌ها متفاوت بود. در کشور لیبی و یمن شاهد این بودیم که معمر قذافی و علی عبدالله صالح جای خود را به انقلابیون دادند. اردن، مراکش و کویت دست و پاشکسته از انقلاب مردمی گریختند. در سوریه تظاهرات مردمی با دخالت کشورهای خارجی به سمت یک جنگ منطقه‌ای تغییر فاز یافت و نهایتاً در بحرین تظاهرات مردمی با کمک نیروهای بیگانه به شدت سرکوب شد.

با تحول نظم منطقه‌ای و موازنه قوا در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا پس از سرنگونی رژیم‌های اقتدارگرا، دولت عربستان سعودی در ابعاد داخلی و خارجی با چالش‌ها و تهدیدات گسترده‌ای روبرو شد که همین امر منجر به تناقض رویکرد این کشور در قبال امواج بهار عربی گردید. این کشور در قبال بحران داخلی رویکرد متفاوتی را نسبت به گروه‌های داخلی کشورش اتخاذ کرد. آنها در قبال روشنفکران، زنان و شیعیان سعی می‌کردند که با اتخاذ سیاست رانتی برای خرید معترضان و همچنین گهگاهی تکیه به ابزار سرکوب به اعتراضات آنها واکنش نشان می‌دادند و از سوی دیگر با تجار، علمای مذهبی و تکنوکرات‌ها که دارای روابط ثابت و پایداری بودند سعی می‌کردند از آنها برای مقابله با مخالفان و معترضان بهره‌برداری کنند. در بعد منطقه‌ای همچنین رویکرد این کشور در قبال مصر، بحرین با رویکرد آنها در قبال سوریه، لیبی متفاوت بود. آنها در قبال بحران مصر در ابتدا با حمایت از حسنی مبارک رئیس‌جمهور سابق مصر مخالف برکناری آن بودند و بعد از پیروزی انقلابیون، آنها درصدد حمایت از گروه‌های سلفی در مصر پرداختند و در نهایت هم با حمایت از کودتای نظامی ارتش در سرنگونی محمد مرسی رئیس‌جمهور سابق مصر پرداختند. همچنین با گسترش اعتراضات شیعیان بحرین علیه رژیم آل‌خلیفه در قالب نیروی سپر جزیره شورای همکاری خلیج فارس به این کشور لشکرکشی کردند. بنابراین رویکرد این کشور در قبال مصر و بحرین حمایت از رژیم موجود و مقابله با انقلابیون بود یعنی سیاست حفظ وضع موجود را اتخاذ می‌کردند ولی در مقابل بحران لیبی آنها از عملیات ناتو علیه رژیم قذافی حمایت کردند و همچنین برای کاهش نفوذ ایران در منطقه و گسترش

نظم سلفی و افزایش نفوذ خود در عرصه لبنان به حمایت از شورشیان سنی در جنگ داخلی سوریه برای سقوط بشار اسد پرداختند. بنابراین رویکرد عربستان سعودی در قبال بحران لیبی و سوریه در راستای سیاست تجدیدنظرطلبانه و انقلابی بوده است.

واکنش‌های متناقض عربستان سعودی در قبال تحولات بهار عربی این سوال را متبادر می‌سازد که چرا عربستان سعودی در تمام کشورهایی که بطور مشابه شورش‌های مردمی را تجربه کرده‌اند سیاست‌های متناقضی را اتخاذ کرده است. در این راستا نوشتار حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از نظریه رئالیسم نوکلاسیک به دنبال پاسخ به این پرسش است که چه عواملی نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست خارجی متناقض عربستان در قبال بهار عربی داشته است و واکنش عربستان سعودی در قبال این تحولات چه بوده است. فرضیه این پژوهش این است که پس از وقوع تحولات بهار عربی متغیرهای افزایش قدرت و نفوذ ایران، قدرت‌یابی اخوان المسلمین، رقابت منطقه‌ای با قطر، رشد گروه‌های تروریستی و گسترش نارضایتی‌های داخلی نقش مهم و تعیین‌کننده در شکل‌دهی به سیاست خارجی عربستان سعودی داشته است. و عربستان سعودی به دلیل توانمندی‌های اقتصادی، مذهبی و نظامی به این تحولات واکنش نشان داده است.

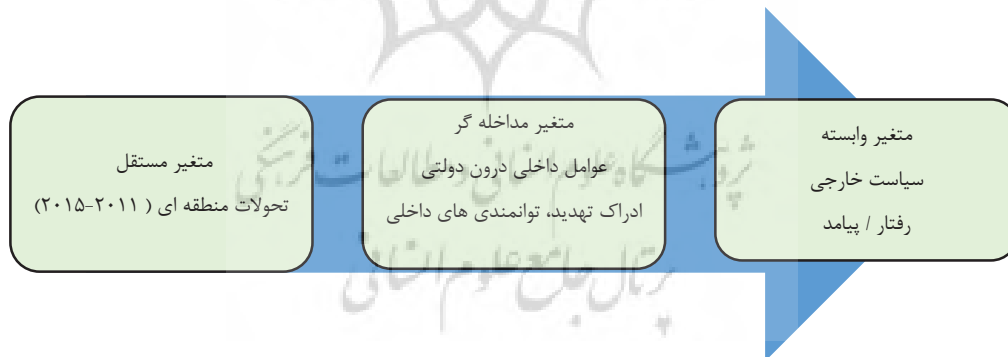
۱- چارچوب نظری: رئالیسم نوکلاسیک

سنت رئالیسم، که از آن بعنوان «رئالیسم سیاسی» هم یاد می‌شود قدیمی‌ترین نظریه سیاست بین‌الملل است که در طول قرن بیست و یکم به دیدگاه بین‌المللی غالب بدل شد. رئالیسم بر سیاست قدرت و پیگیری منافع ملی تاکید و دولت را بازیگر اصلی عرصه بین‌المللی می‌داند، بطوریکه قادر است بعنوان موجودیتی مستقل عمل کند (قوام، ۱۳۸۴: ۸۱-۷۹). این نظریه برای تبیین و تحلیل روابط بین‌الملل بر مفروضات و مفاهیم دولت محوری، عقلانیت، قدرت محوری، منافع ملی و بقا، موازنه قوا و وضعیت طبیعی یا آنارشی تاکید دارد (دهقانی فیروزآبادی (ب)، ۱۳۹۵: ۲۳۰-۲۲۹). «ویلیام ولفورث» از اندیشمندان رئالیسم معتقد است که گزاره‌های رئالیسم شامل: دولت‌ها بازیگران اصلی روابط بین‌الملل هستند؛ اصول اخلاقی جهان‌شمول در مورد دولت‌ها کاربردی ندارد؛ دولت‌ها منافع را براساس قدرت مادی محاسبه می‌کنند؛ حقوق و نهادهای بین‌المللی نقش حاشیه‌ای و فرعی در روابط بین‌الملل دارند؛ نظام بین‌الملل آنارشیک است؛ دولت‌ها به همدیگر اعتماد و اطمینان کافی ندارند و زور را عنصر مفید و کاربردی در روابط بین‌الملل می‌دانند و سیاست موازنه قدرت در روابط بین‌الملل مسلط است (Wohlforth, 2008: 32).

جکسون و سورنسون معتقدند که رهیافت رئالیسم بر چهار فرض استوار است: ۱- دیدگاه بدبینانه نسبت به ماهیت انسان؛ ۲- نظر به اینکه روابط بین‌الملل ضرورتاً مناقشه‌آمیز است و جنگ راه‌حل نهایی حل‌وفصل مناقشات بین‌المللی است؛ ۳- امنیت ملی و بقای دولت بالاترین ارزش‌ها است؛ ۴- بدبینی نسبت به اینکه سیاست بین‌الملل بتواند همانند زندگی سیاسی داخلی پیشرفت کند (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳: ۹۳). در این راستا نظریه‌ای از واقعگرایی که بتواند چارچوب مناسبی برای بررسی سیاست خارجی دولت‌ها باشد نظریه رئالیسم نوکلاسیک است. این عنوانی است که گیدئون رز به مجموعه‌ای از آثار در روابط بین‌الملل داده است که در تبیین سیاست خارجی و فراتر از آن در توضیح روابط بین‌الملل از بسیاری از بینش‌های واقعگرایی استفاده می‌کنند و برآنند که «گستره و بلندپروازی سیاست خارجی یک کشور در وهله نخست ناشی از جایگاه آن در نظام بین‌الملل و به ویژه توانمندی‌های آن در زمینه قدرت نظامی است». اما در عین حال تاکید دارند که «تاثیر این توانمندی‌ها بر سیاست خارجی غیرمستقیم و پیچیده است، زیرا فشارهای نظام باید از طریق متغیرهای میانجی در سطح واحدها ترجمه شوند به همین دلیل به آنها نوکلاسیک می‌گویند» (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۱۲۹).

واقعگرایی نوکلاسیک آمیزه‌ای است از نوواقع‌گرایی ساختارگرا و واقع‌گرایی کلاسیک که بر اهمیت عوامل و متغیرهای شناختی در فهم روابط بین‌الملل تاکید دارند. در واقع نوکلاسیک‌ها همچنان تلاش می‌کنند که تاثیرگریزناپذیر ساختارهای حاکم بر نظام بین‌الملل را مدنظر داشته باشند و در عین حال بر تاثیر و اهمیت نظام‌های شناختی و ادراک‌ها و سوء ادراک‌ها در شکل‌گیری پدیده‌های بین‌الملل تاکید می‌کنند (Scheweller, 2004: 159-170). واقعگرایی نوکلاسیک مفروضه‌های نوواقعگرایی را رد نمی‌کند بلکه درصدد اصلاح آنها است تا رفتار و سیاست خارجی کشورهای منفرد و مشخص را تبیین نماید. بگونه‌ای که با تاکید بر تعامل نظام بین‌الملل و پویای کشورهای تلاش می‌کند تا راهبردهای کلان کشورهای منفرد در قبال الگوهای تکرار شونده نتایج بین‌المللی را توضیح دهد (دهقانی فیروزآبادی (الف)، ۱۳۹۰: ۲۷۷). رئالیسم نوکلاسیک به جای تلاش برای تبیین اینکه چرا دولت‌های مختلف رفتار مشابهی دارند درصدد تبیین این هستند که چرا دولت‌های مشابه رفتارهای متفاوت دارند. این نظریه درصدد است تا توضیح دهد، چگونه، چرا و تحت چه شرایطی ویژگی‌های داخلی کشورها توانایی و قابلیت استخراج و بسیج منابع نهادهای سیاسی - نظامی، نفوذ و تاثیر بازیگران اجتماعی داخلی و گروه‌های ذینفع، سطح و میزان خودمختاری دولت از جامعه و سطح و انسجام نخبگان سیاسی یا اجتماعی بین برآورد تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی از تهدیدها و فرصت‌های بین‌المللی و سیاست‌هایی که آنها تعریف و تعقیب می‌کنند مداخله و میانجیگری می‌کنند (Lobell, 2009: 15). در رئالیسم نوکلاسیک رابطه پیچیده‌ای بین متغیرهای سطح سیستمی و سطح واحد در شکل‌دهی به سیاست خارجی دولت‌ها وجود دارد. اما عمدتاً متغیرهای سطح سیستمی بعنوان متغیرهای

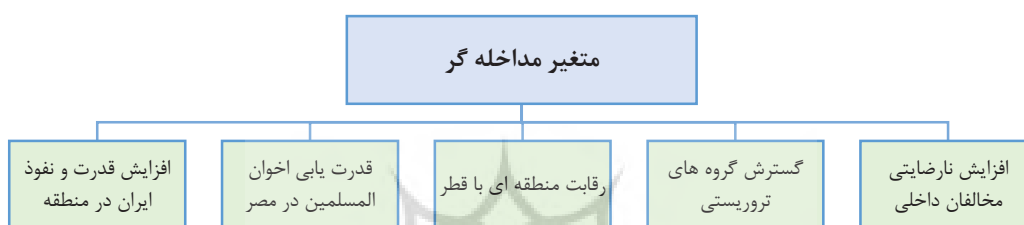
مستقل، متغیرهای سطح واحد از جمله سیاست داخلی و درک و فهم رهبران از قدرت نسبی و شرایط سیستمی بعنوان متغیرهای میانجی و سیاست خارجی دولت‌ها بعنوان متغیر وابسته تلقی می‌شود. متغیرهای مداخله‌گر شامل عواملی مانند ادراک تهدید از سوی رهبران و توانایی بسیج توانمندی‌ها و منابع داخلی برای مقابله با چالش‌ها و تهدیدات است. براساس این نظریه، یک دولت دارای گزینه‌های مختلفی برای اتخاذ سیاست است که از سوی عوامل سیستماتیک تعیین شده است اما گزینه‌ای که آن انتخاب می‌کند بر عوامل داخلی مانند توانایی بسیج منابع و مقابله با چالش‌ها و تهدیدات مبتنی است (Taliaferro, 2009: 25-26). رئالیسم نوکلاسیک با تأکید بر اینکه سیاست خارجی در سطح دولت محصول ادراک رهبران سیاسی است با رئالیسم کلاسیک موافق است. رئالیسم نوکلاسیک بر این تأکید می‌کند که هدف اصلی دولت‌ها افزایش قدرت نسبی و تضمین امنیت است که از ابزارهای فیزیکی و ایدئولوژیک استفاده می‌کنند. در این راستا دولت عربستان سعودی برای تامین امنیت خود از قدرت فیزیکی (نفت و نیروی نظامی) و ایدئولوژیک (اسلام سنی وهابی) استفاده می‌کند. در نهایت رئالیست نوکلاسیک؛ سطح سیستمیک را بعنوان متغیر مستقل، سیاست خارجی یک دولت را بعنوان متغیر وابسته و عوامل داخلی را متغیر میانجی/مداخله‌گر بین متغیرهای مستقل و وابسته در نظر گرفتند. این پژوهش از رئالیسم نوکلاسیک برای تبیین سیاست خارجی عربستان سعودی پس از بهار عربی (۲۰۱۱-۲۰۱۵) مورد استفاده قرار گرفته است. از آنجائیکه سیاست‌های داخلی عربستان ۱۱ سعودی نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در سیاستگذاری خارجی این کشور دارد.



شکل (۱) الگوی رئالیسم نوکلاسیک (کارکرد متغیرهای میانجی/مداخله‌گر)

برطبق نظریه رئالیسم نوکلاسیک فهم و درک رهبران و تصمیم‌گیرندگان از تهدیدات بعنوان متغیر مداخله‌گر نقش مهمی را در سیاستگذاری و رفتار خارجی دولت‌ها دارد. فهم رهبران عربستان سعودی از تهدیدات شکل‌گرفته ناشی از افزایش نفوذ و قدرت ایران در منطقه خاورمیانه، قدرت‌یابی اخوان المسلمین در مصر و در

سطح منطقه، تشدید رقابت منطقه‌ای با قطر و گسترش تروریسم در منطقه و در کنار آن افزایش ناراضی‌های مخالفان داخلی نقش مهمی را در اتخاذ سیاست خارجی این کشور در منطقه دارد. بنابراین برای درک سیاست خارجی متناقض عربستان سعودی در منطق خاورمیانه پس از تحولات بهار عربی نیازمند فهم ادراک رهبران سعودی از این تهدیدات و چگونگی واکنش و مقابله با این تهدیدات دارد. بنابراین در این پژوهش در ابتدا تهدیداتی که دولت عربستان سعودی با آن روبرو بوده است را تشریح می‌کنیم و سپس واکنش‌های عربستان سعودی را بررسی می‌کنیم.



شکل ۲) مدل متغیرهای مداخله‌گر در سیاست خارجی متناقض عربستان سعودی در قبال تحولات بهار عربی

۲- نفوذ فزاینده ایران در منطقه

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷ تغییرات استراتژیکی در منطقه غرب آسیا ایجاد شد که منجر به تنش و تعارض در مناسبات بین دو کشور ایران و عربستان سعودی گردید. در بعد منطقه‌ای تاکید ایران بر ایدئولوژی انقلابی و استراتژی صدور انقلاب منجر به هراس و نگرانی دولت‌های خلیج فارس شد. اظهارات مقامات جمهوری اسلامی ایران در طول دهه ۱۹۸۰ در اتهامات ایدئولوژیک علیه رژیم‌های منطقه مبنی بر کنار نهادن شئون اسلام و آلت دست شدن ابرقدرت‌ها موجب عدم اعتماد رهبران سعودی به مقاصد ایران شد و رویه رادیکال ایران را عامل عدم اطمینان و برهم زنده وضع موجود منطقه می‌دانستند (حافظ‌نیا و رومینا، ۱۳۸۴: ۷۱-۷۰). کنت پولاک تحلیلگر ارشد موسسه بروکینگز بر این نظر است که انقلاب ایران با طرح انقلاب برای کل جهان مشروعیت پادشاهی عربستان سعودی را مورد تهدید قرار داد (Fisher, 2016). با پررنگ شدن عنصر ایدئولوژی در سیاست خارجی ایران و مسئله صدور انقلاب مبتنی بر ماهیت انقلابی و شیعی و نقش ایالات متحده آمریکا منجر به تیرگی روابط ایران و عربستان سعودی انجامید که این امر خود را در حمایت سیاسی و اقتصادی عربستان از عراق در طول جنگ تحمیلی نشان داده شد. عربستان سعودی کوشید تا ایران را از طریق کمک‌رسانی به عراق در جنگ و همچنین پایه‌گذاری شورای همکاری خلیج فارس در تنگنا قرار دهد (ملک محمدی و مدنی، ۱۳۹۲: ۶۹). کنت پولاک بر این نظر بود که دلیل اصلی حمایت

عربستان سعودی از عراق در طول جنگ با ایران توقف انقلاب اسلامی ایران بود (پیشین). این جنگ از آن رو مورد حمایت عربستان بود که مفروض این کشور این بود که «عراق ضعیف می‌تواند رقابت بین ایران و عربستان را افزایش دهد و عراق قوی و باثبات این وضعیت را کنترل خواهد کرد». از این رو عربستان از حربه نفت استفاده کرد و در پاییز ۱۹۸۵ تولید نفت خود را از ۳,۵ بشکه در روز به ۴,۵ بشکه در ۱۹۸۶ و ۶ میلیون بشکه در تیر ماه همان سال رساند و درآمد ایران را در این سال از رقم پیش‌بینی شده ۱۵ میلیارد دلار به رقم ۵,۸ میلیارد دلار تنزل کرد (غرایاق زندی، ۱۳۹۵: ۱۱۲-۱۱۱)، و در ادامه ایران و عربستان در سال ۱۹۸۸ بر سر تظاهرات خونین حج سال ۱۹۸۷ که طی آن ۴۰۲ تن از حجاج از جمله ۲۷۵ تن ایرانی جان باختند، مناسبات دیپلماتیک خود را قطع کردند (رمضانی، ۱۳۸۱: ۸۸). از دیدگاه سیاستمداران عربستانی، دلایل اصلی تخریب روابط ایران و عربستان از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸، وجود سیاست خارجی ایدئولوژیک ایران، صدور انقلابی، حمایت از گروه‌ها و جنبش‌های اسلامی و شیعی در منطقه و جنگ ایران و عراق و حمایت عربستان از عراق در این جنگ بود (کریمی‌فرد، ۱۳۹۵: ۹۱). با تغییر رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دهه دوم انقلاب در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی باتوجه به منافع ملی و ترتیبات منطقه‌ای و پرهیز از تحریک دیگران، سیاست عادی‌سازی روابط را در دستور کار خود قرار داد؛ که این تغییر رویکرد با حمایت ایران از حق حاکمیت کویت در جنگ با عراق، تلاش برای وحدت اعراب میانه‌رو و به وجود آمدن ۱۳ فضای همزیستی با کشورهای همسایه همراه شد (ازغندی و آقا علیخانی، ۱۳۹۲: ۲۲۹). این روند مثبت باروی کار آمدن سید محمد خاتمی در ایران و پیگیری سیاست تنش‌زدایی منجر به گشودن فصل تازه‌ای از روابط میان ایران و عربستان شد. تلاش برای تنش‌زدایی و اعتمادسازی در کنار ایجاد فضای مناسب منطقه‌ای و بین‌المللی موجب شد تا دو کشور دوره‌ای از آرامش را تجربه کنند و برداشت «دوستی» نسبت به یکدیگر داشته باشند و برای اولین بار پس از انقلاب اسلامی همکاری‌های دو کشور در حوزه‌های اقتصاد، انرژی، سیاسی و امنیتی به اوج برسد (ساعی و علیخانی، ۱۳۹۲: ۱۱۷).

اما در دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد (۱۳۸۴-۱۳۹۲)، روابط دو کشور از حالت سیاسی دوباره به سوی روال راهبردی بازگشت و زمینه‌های اختلاف آن افزایش یافت. در این دوره موضوع برنامه هسته‌ای ایران دوباره دچار بحران شد و این امر باتوجه به اهمیت آن در افزایش موقعیت ایران در منطقه خاورمیانه با حساسیت فراوان عربستان روبرو بود. دیگر اینکه، افزایش حملات علیه اسرائیل و انتقاد از غرب و کشورهای محافظه‌کار منطقه در سیاست خارجی ایران به دلیل سستی در برابر تجاوزات اسرائیل سبب افزایش درگیری در منطقه میان اسرائیل و حزب‌الله در سال ۲۰۰۶ و سپس درگیری اسرائیل با حماس در سال ۲۰۰۸ شد. همچنین در این دوره موضوع سوریه موجب افزایش درگیری میان دو کشور شد؛ بگونه‌ای که هر دو طرف

رهبری طرف مخالف را در منطقه برعهده گرفتند. در نهایت سرریز کردن بحران و جنگ داخلی سوریه به عراق سبب شد گروه هراس‌پرور (تروریستی) داعش بخش شرقی و شمال شرقی این کشور را تصرف کند و کشور عراق در مرحله بسیار ضعیف و حتی در وضعیت تجزیه قرار گیرد. براساس مفروض سنتی که عراق ضعیف موجب اصطکاک بیشتر روابط ایران و عربستان خواهد شد، این موضوع در کنار بحث سوریه روابط دو کشور را در بدترین شرایط خود پس از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران قرار داد (غریاق زندی، پیشین: ۱۱۳). اما با روی کار آمدن حسن روحانی در دوره یازدهم انتخابات ریاست جمهوری و پیگیری سیاست تنش‌زدایی و تعامل با کشورها به ویژه کشورهای غربی و اروپایی و نیز کشورهای همسایه از جمله عربستان سعی شد تا روابط سیاسی دو کشور بهبود یابد؛ اما با وجود برخی تلاش‌ها برای نزدیکی روابط این دو کشور به دلیل موقعیت حساس منطقه خاورمیانه و رقابت دو کشور برای دستیابی به جایگاه رهبری منطقه و تهاجم نظامی عربستان به یمن و نیز نزدیکی ایران و ایالات متحده آمریکا در مسئله هسته‌ای؛ تعارضات دو کشور جنبه ایدئولوژیکی به خود گرفته است و عربستان بارها اعلام کرده است که ایران درصدد است هلال شیعی را در منطقه گسترش دهد و شبه نظامیانی در کشورهای منطقه دارد و در همین راستا عربستان سعودی درصدد است تا با تشکیل ائتلافی عربی - عبری جلوی ایران و گسترش نفوذ این کشور را در منطقه بگیرد. بنابراین در سال‌های اخیر حادثه فرودگاه جده و تعرض به دو نوجوان ایرانی، کارشکنی‌های عربستان برای صدور ویزا به زائران ایرانی برای حج عمره، فاجعه منا و کشته شدن حدود ۵۰۰ زائر ایرانی سبب شد تا روابط ایران و عربستان سعودی به شدت تیره شود و در نهایت اعتراضات گسترده مردم ایران نسبت به اعدام شیخ نمر روحانی شیعه در عربستان و حمله مشکوک به سفارت عربستان در تهران و مشهد سبب شد که عربستان این اعتراضات را دخالت در سیاست داخلی‌اش محسوب کند و روابط خود را با ایران قطع کند. بطور کلی پس از وقوع تحولات بهار عربی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا در سال ۲۰۱۰ رقابت دو کشور برای کسب رهبری منطقه به شدت افزایش پیدا کرده است که در این راستا ادراک و فهم تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی عربستان سعودی از حوادث بحرین، سوریه و یمن نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای را در تعیین سیاست خارجی این کشور داشته است. بنابراین به صورت اجمالی این سه رویداد و نقش ادراک مقامات سعودی از این وقایع و نقش تعیین‌کنندگی آن در سیاست خارجی این کشور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱- بحرین

رویکرد عربستان سعودی در قبال تحولات بحرین نمونه‌ای از ادراک و فهم مقامات عربستان از تهدید ایران برای افزایش نفوذ این کشور در منطقه می‌باشد. بحرین نه تنها به دلیل مجاورت جغرافیایی‌اش با استان شرقی عربستان بلکه به دلیل عرصه تقابل و رقابت‌های منطقه‌ای بین ایران و عربستان سعودی از جایگاه ویژه‌ای

برخوردار است و تا حد زیادی نفوذ این دو کشور در بحرین منعکس کننده نفوذی است که آنها می‌توانند در منطقه خلیج فارس اعمال کنند. عربستان سعودی از لحاظ تاریخی همواره تمایل به مداخله در کشور بحرین در قالب ارائه کمک به این کشور داشته است که می‌تواند برای نمونه به شکل‌گیری کودتا در این کشور از سوی گروه‌های طرفدار ایران در سال ۱۹۸۱ اشاره کرد و همچنین این کشور در طول دهه ۱۹۹۰ زمانی که بحرین با ناآرامی روبرو شد نیروهای خود را برای حمایت از رژیم در برابر مخالفان به این کشور فرستاد (Ragab, 2017: 42).

با وقوع تحولات بهار عربی در کشور بحرین در سال ۲۰۱۱ با شدت گرفتن روند اعتراض‌ها و درگیری میان معترضان و نیروهای دولتی در ۱۵ فوریه دو نفر از معترضان در میدان «لولو» کشته شدند. دولت بحرین به بهانه موقعیت ویژه این کشور و اینکه بی‌ثباتی در آن پیامدهای ژئوپلیتیک ناگواری برای جهان خواهد داشت، برای سرکوب معترضان از نیروهای نظامی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس یاری خواست؛ و عربستان که مترصد چنین فرصتی بود، با تفسیر موسع منشور شورای همکاری خلیج فارس مقابله با تهدید خارجی به تهدیدات داخلی به بحرین لشکرکشی کرد و این کشور را اشغال کرد. عربستان با این ادعا که آنچه در بحرین می‌گذرد ناشی از دخالت ایران است، نظامیان خود را در چارچوب نیروهای «سپر جزیره» به مانند بازوی نظامی شورای همکاری خلیج فارس در ۱۴ مارس ۲۰۱۱ وارد بحرین کرد (پورحسن و سیفی، ۱۳۹۳: ۱۵-۱۴۷-۱۴۸). همچنین آنها یک پکیج ۲۰ میلیارد دلاری در قالب شورای همکاری خلیج فارس برای زیرساخت‌ها و پروژه‌های مسکونی به این کشور کمک کردند. و در واقع حدود ۱۲۰۰ سرباز نیروی سپر جزیره شورای همکاری خلیج فارس از عربستان سعودی بودند (Ragab, Ibid: 43). در حالیکه ایران با حمایت رسانه‌ای و دیپلماتیک به راهبرد دخالت مستقیم شورای همکاری خلیج فارس واکنش نشان داد (روحی دهبنه و مرادی کلارده، ۱۳۹۴: ۲۸۸-۲۸۷). عربستان بیم آن داشت که تحولات اعتراضی شیعیان بحرین حلقه تکمیل‌کننده زنجیره‌ای باشد که با پیروزی انقلاب در ایران در منطقه صورت گرفته است. حلقه قدرت‌یابی شیعیان در عراق، تقویت گروه‌های مقاومت شیعی در لبنان و اتحاد متشکل از ایران و سوریه و حزب‌الله که عملاً جبهه محافظه‌کاری عربی به رهبری عربستان را در چالش و موقعیت تدافعی واداشته است؛ زیرا باتوجه به ژئوپلیتیک داخلی و ماهیت قدرت و سیاست در بحرین در صورت روی کار آمدن حکومت شیعی تحولات خاصی در منطقه رقم خواهد خورد و موقعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران بعنوان مهمترین کشور منطقه بهبود خواهد بخشید؛ بنابراین عربستان در واکنش به این مسئله تلاش کرد تا به هر قیمتی تحولات اعتراضی در بحرین را سرکوب و مدیریت کند (هزاوه‌ئی و باوریان، ۱۳۹۵: ۱۷۶).

۲-۲- سوریه

رویکرد عربستان سعودی در مقابل بحران سوریه نمونه‌ای از ادراک رهبران عربستان از تهدید ایران برای افزایش نفوذ خود در منطقه می‌دانند. در این راستا عربستان سعودی برای کاهش نفوذ ایران در منطقه به حمایت از مخالفان در مقابل دولت سوریه پرداخت. زمانی که بهار عربی به سوریه رسید جنگ سرد عربی بین ایران و عربستان سعودی به اوج خود رسید و ایران از رژیم بشار اسد و عربستان از مخالفان حمایت می‌کردند که زمینه درگیری فرقه‌ای بین شیعیان و اهل سنت را در سرتاسر منطقه ایجاد کرد. دلیل حمایت ایران از بشار اسد بعنوان متحد اصلی عرب در منطقه بعنوان ابزاری لازم برای تداوم حمایت نظامی و مالی به حزب‌الله در لبنان بوده است و از سوی دیگر عربستان سعودی از گروه‌های مخالف سنی به دلیل روابط تیره خود با این کشور حمایت کرده است (Ayoob, 2012: 85). سوریه بعنوان مهمترین متحد ایران در منطقه، دارای جایگاه خاصی در سیاست خارجی این کشور است. سوریه در طول سه دهه گذشته تنها متحد راهبردی جمهوری اسلامی ایران در منطقه بوده است دو کشور تعاملات و همکاری راهبردی مهمی تجربه کرده‌اند. مخالفت با حضور و نفوذ غرب در منطقه، اتخاذ رویکرد ضد اسرائیلی و حمایت از گروه‌های مقاومت در لبنان و فلسطین مهمترین مولفه‌های مشترک سیاست منطقه‌ای ایران و سوریه به شمار می‌رود که دو کشور را به رکن اصلی محور مقاومت تبدیل کرده‌اند. بر این اساس آغاز ناآرامی‌ها در سوریه و گسترش تشدید بحران در این کشور بیشترین نگرانی‌ها را برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد کرده است (دهشیری و عبدالله‌خانی، ۱۳۹۴: ۷۰). در مقابل عربستان سعودی، سوریه را از درجه رقابت‌های منطقه‌ای با ایران نگاه می‌کند و به همین دلیل در مقابل بشار اسد گام برمی‌دارد تا نفوذ ایران در این منطقه کاهش دهد و از گسترش هلال شیعی بکاهد. به عقیده نظریه‌پردازان و تصمیم‌گیرندگان سعودی، سقوط نظام بشار اسد می‌تواند جایگاه و نقش سوریه در حمایت از نیروهای مقاومت در سطح منطقه را کاهش داده و از این طریق ضمن پایان بخشیدن به نفوذ سوریه در لبنان و فلسطین، موازنه برهم‌خورده منطقه‌ای پس از تحولات جهان عرب را نیز متعادل نمایند (دهشیری و حسینی، ۱۳۹۴: ۱۲۲). دلیل دیگر مداخله عربستان سعودی در سوریه و تقویت جبهه مخالفان بشار اسد ارائه الگوی نظم جانشین در منطقه با اندیشه سلفی‌گری است (همان، ۱۲۲).

۱۶

۲-۳- یمن

رویکرد عربستان در مقابل یمن نمونه دیگری از ادراک رهبران عربستان از تهدید نفوذ فزاینده ایران در منطقه است. با شروع سرایت تحولات منطقه‌ای به یمن، عربستان سعودی نفوذ خود بر همسایه جنوبی‌اش را در خطر دید و از همه‌گیر شدن این تحولات و سرایت آن به کشورش نگران شد و بر همین اساس از همان ابتدای تحولات یمن سعی در کنترل و مدیریت آن کرد. این کشور از راه نفوذ بین قبایل و کمک‌های مالی و

تسلیماتی به آنها و همچنین از طریق نفوذ مذهبی بین سنی‌های (حنبل‌ی) یمن، اهداف خود را در این کشور به پیش برده است. آل سعود همواره خواهان یک یمن ضعیف بوده است تا از این راه بتواند به بهترین وجه این همسایه جنوبی خود را کنترل کند و از شکل‌گیری یک کشور مقتدر در جنوب خود جلوگیری کند (صادقی و احمدیان، ۱۳۸۹: ۲۷۰). بحران فعلی در یمن که از جولای ۲۰۱۴ شروع شده است دو مرحله را پشت سر گذاشته است. در مرحله نخست، با فراگیر شدن بحران تابستان ۲۰۱۴ در استان‌های مختلف یمن و قدرت‌یابی انصاراله در کسب پایگاه اجتماعی و ایجاد بسیج عمومی، دولت موقت منصور هادی ناچار به امضای توافق‌نامه ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۴ با انصاراله شد. در مرحله دوم، حوثی‌ها قدرت را به دست گرفتند که پیامد آن مداخله نظامی عربستان در یمن در مارس ۲۰۱۵ بود؛ مداخله‌ای که با نام طوفان قاطعیت آغاز شد و به نام عملیات احیای امید ادامه یافت (دهشیری و حسینی، پیشین: ۱۳۵-۱۳۳).

گسترش قدرت حوثی‌ها بعنوان معترضان شیعه زیدی به ساختار سیاسی دولت، ریاض را نسبت به تحولات درونی یمن حساس‌تر کرد؛ زیرا عربستان را در جنگ غیرمستقیم با ایران که ادعا می‌شود از حوثی‌ها حمایت می‌کند، قرار داد. هرچند اتهامات مقامات آل سعود در مورد حمایت تجهیزاتی و آموزشی ایران به حوثی‌ها اثبات نشده، اما رهبران دولتی عربستان بارها ایران را به حمایت از حوثی‌ها از طریق کمک‌های مالی، آموزشی و تجهیزاتی متهم کرده‌اند. درک نخبگان جدید در عربستان این است که وجود حوثی با مذهب شیعه که ۱۷ تحت حمایت ایران هستند تهدیدی استراتژیک در همسایگی استان‌های صعده، الجوف و حجه عربستان می‌باشد و این امر باعث شکنندگی مرزها شده است (کریمی‌فرد، پیشین: ۱۰۲). مهمترین استدلال سعودی‌ها در توجیه تجاوز نظامی به یمن، تسلط حوثی‌ها بر یمن با طراحی ایران و تهدیدات آن برای امنیت دولت سعودی، منطقه و تنگه باب‌المندب است. به تعبیر دیگر، ائتلاف به رهبری عربستان سعودی با هدف مقابله تهدیدی فوری و حیاتی یعنی گسترش نفوذ ایران شکل گرفته است. عربستان قدرت‌گیری شیعیان زیدی در یمن را مساوی با افزایش قدرت منطقه‌ای ایران تعبیر می‌کنند و خود را در محاصره با شیعیان می‌بینند (نورعلی وند، ۱۳۹۶: ۱۴-۱۵). عربستان سعودی همواره ایران را به بی‌ثبات‌سازی در کشورهای منطقه و افزایش نفوذش در منطق و تأثیرگذاری آن بر پیامدهای سیاسی متهم می‌کرد و عربستان سعودی مداخله نظامی در بحرین را توجیه می‌کرد و حمایت آنها را از مخالفان در سوریه و تهاجم به یمن را پاسخی برای مهار مداخله و نفوذ ایران در این کشور قلمداد می‌کرد. تهدید ایران و چگونگی ادراک عربستان سعودی همراه با ادراک تهدیدات دیگر و عوامل داخلی در طول تحولات بهار عربی بعنوان متغیر میانجی نقش مهمی در شکل‌بندی سیاست خارجی عربستان در قبال فشارهای سیستماتیک بهار عربی عمل کرده است. بنابراین رهبران سعودی سیاست‌های مختلفی را در برخورد با چالش‌ها در سطح بین‌الملل اتخاذ کرده است. بنابراین موضع‌گیری‌های

متفاوت عربستان در طول تحولات بهار عربی به دلیل تهدید ایران یکی از دلایل اصلی تناقضات سیاست خارجی این کشور می‌باشد.

۳- قدرت‌یابی اخوان المسلمین و تهدید برای ثبات پادشاهی عربستان سعودی

یکی دیگر از ادراک رهبران سعودی از تهدیدات ناشی از تحولات بهار عربی؛ قدرت‌یابی گروه اخوان المسلمین در منطقه و بطور خاص در مصر بوده است. عربستان سعودی تحولات انقلابی مصر در ژانویه ۲۰۱۱ را به ضرر خود می‌دید. وی یکی از حامیان اصلی حسنی مبارک در مقابله با گروه‌های انقلابی بود. مصر متحد قوی عربستان بود که دارای جایگاه ویژه‌ای در منافع امنیتی عربستان داشت و این کشور در طول اعتراضات مخالف برکناری حسنی مبارک از قدرت بود (Al Faisal, 2012: 41). مهمترین نقش رژیم حسنی مبارک در سیاست منطقه‌ای عربستان را می‌توان در چهار مورد همراهی با سیاست‌های ایران‌هراسی عربستان؛ حمایت از وضع موجود؛ جلوگیری از رشد و گسترش گروه‌های تندرو و اسلام‌گرا و مبارزه با جریان مقاومت و حرکت در مسیر سازش خلاصه کرد (دوستی، ۱۳۹۰: ۲۱۲-۲۱۱). فروپاشی حسنی مبارک بعنوان یکی از ارکان اصلی نظم سنتی منطقه نمی‌توانست به مذاق آل سعود خوش بیاید. تبعات این فروپاشی هزینه زیادی برای عربستان سعودی داشت و لذا عربستان تا لحظه آخر تلاش می‌کرد تا حسنی مبارک را حفظ کند. برای مثال در تاریخ ۲۸ ژانویه ۲۰۱۱ یعنی کمی قبل از پیروزی انقلاب مصر، ملک عبدالله بن عبدالعزیز پادشاهی عربستان در تماس تلفنی با حسنی مبارک رئیس جمهور مصر تایید و همبستگی خود را با دولت مصر اعلام کرد و معترضان به ظلم و استبداد و طاغوت در مصر را کسانی خواند که «امنیت و ثبات» این کشور را به مخاطره می‌اندازند. وی در این تماس تلفنی گفت که «انسان نمی‌تواند تحمل کند که کسانی به نام آزادی بیابند بازی کنند و کینه و کدورت‌های خود را برای تخریب و ترساندن مردم و تلاش برای فتنه‌انگیزی در این کشور بکار می‌گیرند (مدنی و هواسی، ۱۳۹۳: ۶۶). آل فیصل معتقد است که دلایل حمایت و پشتیبانی عربستان سعودی از رژیم حسنی مبارک در وهله اول جلوگیری از گسترش موج اعتراضات در منطقه و بطور خاص در حوزه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است و دلیل دیگر این است که حسنی مبارک از متحدان نزدیک عربستان سعودی است و با ما در مبارزه با تهدیدات ایران از طریق اجرای سیاست‌های منطقه‌ای مشترک برای تامین ثبات منطقه‌ای همکاری کرده است. با برکناری حسنی مبارک و روی کار آمدن اسلام‌گرایان اخوان المسلمین در این کشور عربستان سعودی از تغییر موازنه قدرت در منطقه هراسید. یکی از عوامل تعارض بین عربستان سعودی و اخوان المسلمین به ماهیت سیاسی و اجتماعی این گروه برمی‌گردد؛ زیرا که نوع نگاه و بینش تفکر اخوانی نسبت به ماهیت سیاسی - اجتماعی اسلام در تضاد با سلوک و هابیت است. این جنبش در جهان عرب رقیب اصلی ایدئولوژیک سعودی است و مشروعیت داخلی و خارجی این کشور را

زیر سوال می‌برد. حتی دولت‌های غیر عرب همچون روایت اخوانی از اسلام را که بعنوان یک روایت مسالمت‌آمیزتر و مطلوب‌تر می‌پذیرند اما غربی‌ها نگاه بسیار منفی به اسلام وهابی دارند و آن را یادآور تفکرات القاعده و طالبان می‌دانند. بنابراین اسلام اخوانی را بر روایت سلفی از اسلام ترجیح می‌دهند (احمدی و بهمنش، ۱۳۹۴: ۳۹-۴۰). از طرف دیگر سلفی‌های مورد حمایت عربستان به دین نگاه سیاسی نداشته‌اند که همین امر مورد استقبال دولت عربستان قرار گرفته است و صرفاً نظرات خود را در مورد مسائل اجتماعی مطرح می‌کنند این در حالی است که اخوان المسلمین سابقه فعالیت‌های سیاسی و تشکیلاتی بیش از هشتاد سال را در کارنامه خود دارد و در این مدت زمانی تلاش کرده است با تطبیق خود با شرایط جدید به لحاظ پشتوانه‌های نظری خود را تقویت کند. در ایدئولوژی وهابیت، مخالفت با حاکم به شدت ممنوع است در حالیکه اسلام سیاسی اخوان المسلمین بر مشروعیت حکومت ناشی از انتخابات دموکراتیک تاکید دارد، یک تهدید جدی برای مشروعیت قدرت مطلق پادشاهی محسوب می‌شود (همان، ۴۱-۴۰).

اینکه عربستان سعودی از کنترل گروه اخوان المسلمین بر ساختار سیاسی مصر نگران بود به دو دلیل مرتبط است. اولاً هراس این کشور از نزدیکی مصر به ایران است که می‌تواند نفوذ این کشور را در منطقه تقویت کند و منافع عربستان سعودی را تهدید کند در حالیکه روابط بین دو کشور در طول دوره حسنی مبارک تیره بوده است. این نگرانی‌ها هنگامی تقویت شد که «نبیل العربی» وزیر امور خارجه مصر در اظهارات خود ایران ۱۹ را دوست نه دشمن نامید و خواستار گشودن صحنه جدید در روابط با ایران شد. در حالیکه کمی قبل‌تر از آن در سال ۲۰۰۹ مقامات دولت سابق مصر برنامه هسته‌ای ایران را مشکوک و حمایت مالی ایران از شبه نظامیان ضد غرب را تهدیدی برای کل منطقه می‌دانستند. نگرانی این کشور زمانی شدت بیشتری یافت که دو هفته پس از سقوط مبارک، مصر با عبور دو کشتی ایرانی از کانال سوئز موافقت کرد (دوستی، پیشین: ۲۱۳). ثانیاً هراس این کشور از اینکه اخوان المسلمین با برپایی جنگ تبلیغاتی گسترده علیه اسرائیل و حمایت از گروه‌های مانند حماس در فلسطین سیاست‌های ضدآمریکایی و ضد اسرائیلی را گسترش دهد (Reiger, 2013: 9). در این راستا عربستان سعودی پس از سرنگونی حسنی مبارک در طول انتخابات پارلمانی به منظور تقویت رقیب اخوان المسلمین از جناح‌های سیاسی دیگر بطور خاص جنبش‌های سلفی و حزب سیاسی النور که دارای تشابه ایدئولوژیک وهابی هستند حمایت کرده است. محمد ابوزهره در بیان عقاید این نحله در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه می‌نویسد: «هر عملی که در زمان پیامبر وجود نداشته و انجام نمی‌شده است بعداً نیز نباید انجام شود» (مدنی و هواسی، پیشین: ۷۰). بطور خلاصه محورهای اصلی تعالیم این جماعت را می‌توان در مولفه‌های سه‌گانه «مبارزه با شرک و خرافات و بازگشت به اسلام سلف و صالح»، «مخالفت با

عقل، اجتهاد، تفسیر قرآن، تصوف و عرفان و هرگونه نوآوری با عنوان بدعت» و «وحدت و خلافت دینی - عربی و ضدیت با ترکان عثمانی» مورد ملاحظه قرار داد (همان، ۷۱-۷۰).

عامل دیگر هراس از قدرت‌یابی اخوان المسلمین در مصر از سوی عربستان سعودی به شکل‌گیری محور اخوانی با مثلث مصر، ترکیه و قطر برمی‌گردد. البته در کنار این مثلث قدرتمند بازیگران دیگری از جمله تونس به رهبری راشد الغنوشی، حماس و احزاب اخوانی در کشورهای عربی قرار می‌گیرند. در جناح مقابل این گروه، عربستان، امارات، کویت و بحرین قرار گرفته‌اند که بعد از انقلاب‌های عربی عده‌ای از همپیمانان از جمله مبارک و بن‌علی را از دست داده و به شدت خود را در تنگنا و خطر می‌بینند. اگرچه عربستان همواره از ماهیت اخوان در هراس بوده، اما به قدرت رسیدن این جماعت نه فقط در مصر بلکه در گستره بزرگی از جهان اهل سنت و روند روبه‌گسترش آن در حالیکه نشانه‌های شکل‌گیری بلوک اخوانی در منطقه مشهود بود، عامل اصلی تلاش پیگیر سعودی‌ها در جهت سرنگونی محمد مرسی محسوب می‌شود (احمدی و بهمنش، پیشین: ۵۵-۵۴). در این راستا پس از بازداشت محمد مرسی رئیس‌جمهور سابق مصر در جولای ۲۰۱۳ توسط ارتش مصر، عربستان سعودی به شدت در قالب ارائه کمک‌های مالی به میزان میلیاردها دلار از دولت موقت حمایت و پشتیبانی کرد و در مارس ۲۰۱۴ گروه اخوان المسلمین را بعنوان سازمان تروریستی اعلام کرد. بنابراین رویکرد متناقض عربستان سعودی در قبال اعتراضات مصر در سال ۲۰۱۱ (برکناری حسنی مبارک) و ۲۰۱۳ (برکناری محمد مرسی) نشانه آشکاری است از اینکه عربستان سعودی بدون توجه به ارزش‌ها و آرمان‌های خود به دنبال تأمین منافع ملی خود است. رهبران سعودی اخوان المسلمین را بعنوان تهدیدی برای منافع عربستان در سطح داخلی و منطقه‌ای قلمداد می‌کنند. با سقوط اخوان المسلمین در مصر زمینه‌های نزدیکی مصر به ایران و افزایش نفوذ این گروه در میان شهروندان عربستان سعودی یا کشورهای عربی دیگر از بین رفت. بنابراین عامل دیگر در شکل‌دهی به رفتار سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال تحولات بهار عربی از ادراک رهبران سعودی از تهدید اخوان المسلمین نشات می‌گیرد.

۳-۱- رقابت منطقه‌ای با قطر

یکی از اختلافات بین دو کشور عربستان و قطر؛ اختلافات ارضی است که ریشه آن به اوایل قرن بیستم میلادی بازمی‌گردد. عربستان سعودی از دیرباز مدعی مالکیت ۲۳ مایل از سواحل جنوب شرقی قطر است و دو کشور در مورد مرزهای جنوب غربی و خلیج «سلوا» واقع در این منطقه نیز با یکدیگر اختلافات ارضی دارند. بنابراین اختلافات مرزی و سرزمینی میان دو کشور از خلیج «سلوا» واقع در جنوب غربی قطر آغاز و تا «خورالعدید» واقع در جنوب خاوری قطر امتداد می‌یابد (Wiegand(a),2012: 83). این اختلافات در برخی مواقع به‌ویژه در آگوست ۱۹۹۲ به بروز درگیری‌های مرزی میان دو طرف هم منجر شد که در نتیجه

آن دو نظامی قطری و یک نظامی سعودی کشته شدند. همچنین از سال ۱۹۶۵ تاکنون دو کشور در نقطه «ابوالخنفوس» با یکدیگر درگیری دارند. منطقه الخفوس در نزدیکی راهی قرار دارد که به یک پایگاه دریایی منتهی می‌شود که عربستان سعودی آن را در «خورالعید» ایجاد کرد. خورالعید خلیج کوچکی است که در جنوب قطر واقع شده است که پیش‌تر در استیلای امارات قرار داشته است اما بعداً در قراردادی میان امارات و عربستان؛ این منطقه تحت سلطه سعودی‌ها قرار گرفت (Wiegand(b),2014: 37). این منطقه از این جهت برای قطر مهم شمرده می‌شود که از این طریق می‌تواند به امارات بزرگترین شریک تجاری خود مرتبط شود و قطری‌ها اعتقاد دارند که تصرف این منطقه به دست عربستان موجب می‌شود که تمام راه‌های زمینی قطر به عربستان منتهی شود و برای ارتباط و دستیابی به کشور امارات باید از خاک عربستان عبور کند (Morton,2013: 291-292).

با وقوع انقلاب‌های عربی در منطقه، این کشور به دلیل رضایت اکثریت نسبی قطری‌ها از زندگی خویش و شیوه اداره کشور به‌هیچ‌وجه در برابر موج خیزش‌های مردمی خاورمیانه احساس تهدید نمی‌کرد برخلاف بسیاری از کشورهای عربی از امتیاز نسبی قابل توجهی برای بهره‌گیری از شرایط متحول خاورمیانه برخوردار بود. در همین راستا عملاً در کنار مخالفان رژیم اقتدارگرا و حامیان بهار عرب قرار گرفت. سیاست خارجی قطر که «الجزیره» یکی از نمادهای روشن آن محسوب می‌شود، تحولات منطقه‌ای را به مثابه فرصت‌هایی ۲۱ تازه برای فعال شدن قلمداد کرد و با استفاده از اهرم‌های در اختیار سعی در بهره‌برداری از آن با حداکثر امکانات داشته است (ابراهیمی، ۱۳۹۰: ۱۲۹). قطر با سیاست نرم‌افزاری خود همچون الجزیره و کمک مستقیم مالی به حزب النهضة تونس و نیز بهره‌گیری از ابزارهای سخت‌افزاری مانند مشارکت در ائتلاف ناتو در مداخله حقوق بشری در لیبی و در نهایت استفاده ترکیبی از ابزارهای نرم و سخت یعنی قدرت هوشمند در سوریه عمل‌گرایی را در سیاست خارجی خود بیش از گذشته به نمایان گذاشت (مددی، ۱۳۹۲: ۹۷-۹۶). این رویکرد منجر به تقابل با عربستان سعودی گردید که درصدد حفظ وضع موجود بوده است. اگرچه دو کشور در جلوگیری از ورود موج بهار عربی به حوزه کشورهای خلیج فارس با یکدیگر سیاست مشترکی داشتند و دولت قطر از نیروی سپر جزیره شورای همکاری خلیج فارس در بحرین برای تقویت رژیم آل‌خلیفه در مقابل معترضان همراه با دیگر دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس حمایت کردند اما دولت عربستان سعودی از رویکرد این کشور در قبال بهار عربی به صورت کلی ناراضی بودند. در ارتباط با نقش قطر در انقلاب مصر باید به بهره‌گیری این کشور از سرمایه اجتماعی اخوان‌المسلمین اشاره کرد. این کشور برای مدیریت تحولات منطقه خود را به جریان اخوان‌المسلمین نزدیک کرد و توان رسانه خود را در تحولات مصر برای موفقیت این گروه بکار گرفت که به مذاق عربستان سعودی خوش نیامد. اگرچه محمد مرسی نخستین رئیس‌جمهور پس

از انقلاب مصر اولین سفر خارجی خود را به عربستان سعودی انجام دادند ولی خلیفه قطر حمایت‌های بی‌دریغی از حرکت مردمی مصر و سپس اخوان‌المسلمین انجام داد و با صرف هزینه‌های مالی و سیاسی و رسانه‌ای تلاش بسیاری کرد که در آینده مصر نقش مهمی را ایفاء کند. قطری‌ها به خوبی از این ماجرا آگاه بودند که عربستان سعودی هرگز نمی‌تواند وجود یک جریان اسلامی سیاسی در منطقه را تحمل کند لذا از این فرصت برای نزدیکی بیشتر به اخوانی‌ها استفاده کردند. رویکرد قطر در حمایت از اخوان مبتنی بر سه سطح بود. آنها در ابتدای حرکت مردم مصر علیه رژیم مبارک تمام توان رسانه‌ای خود را بکار گرفتند و از طریق جریان‌سازی‌های الجزیره نقش مهمی را در اطلاع‌رسانی و بین‌المللی کردن تحولات مصر برعهده داشتند. سطح دوم پس از پیروزی انقلاب و سرنگونی مبارک به وجود آمد و قطر باتوجه به ضعف اقتصادی و نیاز شدید حکومت انقلابی به مشوق‌های پولی و مالی برای بازسازی موقعیت نامطلوب موجود در آن زمان به سرعت سرمایه‌گذاری‌های خود را مصر شروع کرد. و در نهایت در سطح سوم با افول دولت مرسی در مصر از طریق کودتای ارتش و همچنین تغییر داخلی قدرت از شیخ حمد به شیخ تمیم و تهدید دولت موقت مصر به قطر در مداخله امور داخلی کشورش، شاهد تغییراتی هرچند مقطعی در سیاست‌های این کشور در قبال مصر شد. هرچند که این کشور با همراهی ترکیه به آخرین تلاش‌های خود در همراهی با جریان اخوانی مصر حداقل در سطح تحرکات رسانه‌ای (الجزیره) ادامه داد (همان، ۱۰۳-۱۰۱). در طول دوره حکومت اخوان-المسلمین در مصر این کشور به میزان یک میلیارد دلار در چارچوب وام و ۴ میلیارد دلار به حساب بانک مرکزی کمک مالی کرد (Echague, 2014: 7). تشدید اختلافات دو کشور عربستان سعودی و قطر بر سر اخوان‌المسلمین در نهایت در نشست اعضای شورای همکاری خلیج فارس در مارس ۲۰۱۴ صورت گرفت که در نهایت به خروج سفرای عربستان، امارات و بحرین از قطر منجر گشت (Roberts, 2014: 88).

اما در مورد تحولات یمن حمایت قطر از انقلاب تغییر در این کشور از سر علاقه به تغییر و انقلاب و تشکیل کشوری دموکراتیک و مدنی نبوده، بلکه تنها با هدف کاستن از نقش و نفوذ عربستان و آن هم از طریق براندازی همپیمان عربستان سعودی در یمن بوده است. اگرچه سیاست رسمی قطر در خصوص تحولات یمن در قالب طرح و سیاست شورای همکاری خلیج فارس تجلی یافت اما در پی اعتراضات یمن، دولت قطر ضمن برقراری روابط با گروه‌های مختلف سیاسی یمن، تمام امکانات شبکه الجزیره را در اختیار آنها قرار داد و در دامن زدن به اعتراضات عمومی نقش موثر ایفا کرد و دولت قطر به ویژه در رقابت با عربستان سعودی تلاش کرد رژیم علی عبدالله صالح را رژیمی فاسد و نامشروع معرفی و دامنه اعتراضات را در این کشور گسترده کند (مددی، پیشین: ۱۱۰). عربستان سعودی برای موازنه قوا در مقابل دولت قطر از منابع خود به صورت موفقیت‌آمیز بسیج کرد و رهبری منطقه‌ای خود را بر منطقه خلیج فارس از طریق تحکیم جایگاه و موقعیت خود را در داخل شورای همکاری خلیج فارس حفظ کرد.

۳-۲- تروریسم و افزایش نفوذ گروه‌های تروریستی

جنبش‌های اسلامی رادیکال و سازمان‌های تروریستی پس از تحولات بهار عربی با سرنگونی دولت‌های تونس، مصر، لیبی و یمن و گسترش تحولات سوریه به جنگ‌های داخلی فرصتی برای افزایش قدرت و نفوذ خود در منطقه دانستند. این امر از سوی عربستان سعودی بعنوان یک تهدید در نظر گرفته شده است چون که رهبران سعودی قدرت‌یابی تروریسم و گروه‌های افراطی را در داخل عربستان را تهدیدی برای بقای خاندان خود می‌دانست. از دیدگاه مقامات سعودی سازمان‌های تروریستی مانند دولت اسلامی عراق و شام تهدیدی بلندمدت برای عربستان سعودی می‌دانند زیرا این ایدئولوژی رادیکال این سازمان می‌توانست ایدئولوژی وهابیت را به چالش بکشد و روابط دوستانه آمریکا و عربستان سعودی را به خطر می‌اندازد و بقای خاندان آل سعود را تضعیف می‌کنند. سازمان‌های تروریستی همانند القاعده و دولت اسلامی عراق و شام، خاندان آل سعود را علیه اسلام قلمداد می‌کنند و مناسبات این کشور با دولت‌های غربی را خلاف منافع مسلمانان می‌دانند. بطور آشکار یکی از دلایل جهاد گروه‌های تروریستی افراطی علیه آمریکا را روابط عربستان با این کشور و حضور نظامی آن در این کشور پس از جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱) می‌دانند. با قدرت‌یابی دولت اسلامی عراق و شام در منطقه پس از وقوع تحولات بهار عربی؛ به یک تهدید مستقیم برای امنیت و ثبات عربستان تبدیل شد. در این راستا در سال ۲۰۱۴ ملک عبدالله پادشاه سابق عربستان با اعلام حکم سلطنتی ۲۳ اقداماتی از قبیل آتئیسم، مخالفت با خاندان آل سعود، متزلزل کردن یکپارچگی و انسجام ملی را از جمله اقدامات تروریستی قلمداد کرد و این حکم به ممنوعیت تروریسم و فعالیت جنبش‌هایی که ممکن است تهدید جدی برای رژیم آل سعود باشند گردید. همچنین رهبران سعودی از فعالیت‌های شهروندان خود در گروه‌های تروریستی و شورشیان سوریه و عراق هراسان بودند زیرا که با بازگشت آنها به کشور خود می‌تواند امنیت داخلی این کشور را به خطر بیندازند (Rieger, Ibid: 18). در سطح منطقه‌ای رهبران عربستان سعودی از گروه‌های و سازمان‌های تروریستی از جمله دولت اسلامی عراق و شام را بعنوان ابزاری برای مقابله با گروه‌های شیعه و دولت‌های متحد ایران در سوریه و عراق می‌دانستند. این گروه‌های افراطی با وهابیت دارای ایدئولوژی سلفی مشترک هستند (Crooke, 2015: 56). بنابراین گروه‌های تروریستی افراطی ابزار عربستان سعودی برای مقابله با نفوذ ایران در منطقه است. اما عربستان سعودی از تمام این گروه‌های تروریستی حمایت نمی‌کنند بلکه از گروه‌هایی که دارای ایدئولوژی سلفی مانند جبهه النصره و احرار الشام مشابه هستند حمایت می‌کند. عربستان سعودی از حامیان گروه‌های شبه‌نظامی افراطی مانند جبهه النصره برای مقابله با دولت اسد حمایت می‌کنند و از فرقه‌گرایی بعنوان ابزاری برای گسترش جنگ شیعه-سنی استفاده می‌کنند (Moniquet, 2013: 9-10). در سطح بین‌المللی دولت عربستان سعودی به این دلیل به مبارزه با گروه‌های

تروریستی می‌پردازد که به غرب نشان دهد که آنها درصدد مبارزه با تروریسم است. درحالی‌که در حملات تروریستی یازده سپتامبر در سال ۲۰۰۱ و پس از مشارکت ۱۵ تبعه سعودی از ۱۹ نفر مظنون تحت فشارهای بین‌المللی قرار گرفت که در این راستا عربستان سعودی از طریق بازداشت‌های جمعی به سرکوب گروه‌های افراطی در عربستان سعودی پرداخته است (Gendron, 2010: 493). پس از وقوع تحولات بهار عربی و قدرت‌یابی گروه‌های تروریستی دولت اسلامی عراق و شام؛ عربستان سعودی یکی از کشورهای عربی است که به عضویت ائتلاف مبارزه با دولت اسلامی عراق و شام به رهبری آمریکا پیوستند. عربستان سعودی در واکنش به این امر گروه‌هایی را که مرتبط با دولت اسلامی عراق و شام در داخل کشور خود را سرکوب کردند. این اقدام از سوی عربستان بر دو دلیل مبتنی است. ۱- حفظ مناسبات عربستان سعودی و آمریکا؛ ۲- تسکین و آرام کردن صداهایی که عربستان سعودی را به حمایت از گروه‌های تروریستی در کشورهای عراق و سوریه متهم می‌کردند. عربستان سعودی برای مبارزه با گروه‌های تروریستی و بهبود پرستیژ خود در غرب ابتکارات گوناگونی را اتخاذ کرده‌اند. و در سپتامبر ۲۰۱۱ عربستان سعودی در همکاری با سازمان ملل متحد به ایجاد یک مرکز سازمان ملل برای مبارزه با تروریسم پرداختند و در سال ۲۰۱۴ ملک عبدالله پادشاه سابق عربستان به میزان ۱۰۰ میلیون دلار به این سازمان برای اثربخشی اقدامات آن در مبارزه با تروریسم کمک‌های مالی کردند (Suadi embassy, 2015). تمام اقدامات مبارزه با تروریسم از سوی دولت عربستان سعودی در راستای حفظ روابط خود با غرب و بهبود تصویر این کشور در مجامع بین‌المللی بوده است. بنابراین رویکرد عربستان سعودی در قبال گروه‌های تروریستی پس از تحولات بهار عربی متناقض به نظر می‌رسد. بطور کلی عربستان سعودی در سطح داخلی با گروه‌های تروریستی و افرادی که مرتبط با آن هستند مبارزه می‌کند و در سطح منطقه‌ای از آنها بعنوان ابزاری برای مقابله بانفوذ ایران در منطقه استفاده می‌کنند و در سطح بین‌المللی برای حفظ روابط خود با غرب و بهبود وجهه بین‌المللی این کشور در مجامع بین‌المللی به عضویت ائتلاف مبارزه با تروریسم به رهبری آمریکا درآمده است. بنابراین درک و فهم رهبران عربستان از تهدید گروه‌های تروریستی پس از تحولات بهار عربی در یک زمان مشابه می‌تواند منجر به اتخاذ سیاست خارجی متفاوت گردد.

۲۴

۳-۳- بررسی نقش گروه‌های داخلی در اعتراضات علیه رژیم سعودی

پس از وقوع تحولات بهار عربی؛ دولت عربستان سعودی با وجود نرخ بیکاری بالا، مشارکت سیاسی محدود شهروندان و عدم اطمینان آنها نسبت به وضعیت جانشینی در این کشور برخلاف سایر کشورهای که درگیر ناآرامی‌ها و قیام‌های داخلی شدند و زمینه‌های نزاع داخلی و تغییر رژیم را فراهم کرده بود اما این کشور توانست ناآرامی‌ها را آرام کند. پس از شروع تحولات بهار عربی در سال ۲۰۱۱ تعدادی از جوانان سعودی در

صفحات فیس‌بوک به نام «روز خشم» زمینه‌های شکل‌گیری اعتراضات جزئی را در کشور خود ایجاد کردند که منجر به واکنش و سرکوب نیروهای امنیتی و پلیس همراه شد و این اقدام را در استان شرقی توسط شیعیان را تلاش در راستای تأمین منافع ایران و تضعیف ثبات پادشاهی می‌دانستند. با وقوع تحولات بهار عربی انتظارات گروه‌های داخلی عربستان بطور خاص جوانان، زنان و شیعیان افزایش پیدا کرد و خواستار اصلاحات بودند که این امر زمینه هراس و نگرانی روحانیون وهابی را ایجاد کرده است.

برای فهم نقش گروه‌های داخل در کشور پادشاهی عربستان سعودی لازم است که چگونگی شکل‌گیری دولت عربستان سعودی در سال ۱۹۳۲ که با تصرف ریاض توسط عبدالعزیز بن سعود آگاهی پیدا کنیم. دولت عربستان سعودی برپایه اتحاد قبایل مختلف در شبه جزیره عربستان شکل گرفت. و وحدت عربستان در راستای اتحاد آل سعود و روحانیون وهابی بود که مشروعیت خاندان آل سعود از سوی علمای وهابی تأمین می‌شد. «ویلیام اوچسن والد» اعتقاد دارد که ترکیب قدرت نظامی سعودی‌ها و آموزه‌های مذهبی عبدالوهاب دو عنصری بودند که عبدالعزیز توانست با توسل به آن بسیاری از قبایل عربستان را تحت یک حاکمیت درآورد (عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۹۱: ۱۳۵). راه دیگری برای تأمین و حفظ وحدت دولت عربستان و مقابله با اختلافات قبایل ازدواج پادشاه سعودی با دختران رهبران آن قبایل بود که ملک عبدالعزیز با حدود سی قبیله ازواج کرد تا قدرت در خاندان خود را تحکیم کند (Mabon, 2012: 533). اما با وقوع تحولات بهار عربی در ۲۵ تونس و سرنگونی بن علی، تحرکاتی در عربستان و در راستای اعتراض به رژیم حاکم آغاز شد که در اولین اقدام، مردی در جازان در جنوب عربستان دست به خودسوزی زد. به علاوه فراخوان‌هایی را برای برگزاری تظاهرات ضددولتی در صفحه‌های فیس‌بوک ظاهر شد اما این فراخوان‌ها هیچگاه به برگزاری تظاهرات گسترده نینجامید. پس از سقوط مبارک در مصر و آغاز دو قیام بزرگ در بحرین و لیبی، عربستانی‌ها مردم را با تبلیغات گسترده‌تری دعوت به برگزاری «روز خشم» در ۱۱ مارس کردند (احمدیان و زارع، ۱۳۹۰: ۸۳). افزون بر اعلام روز خشم، مجموعه‌ای از فعالان سیاسی در اقدام بی‌سابقه، تأسیس اولین حزب سیاسی پادشاهی عربستان سعودی را اعلام کردند که اکثر این افراد بازداشت شدند و با شدت سرکوب شد. بنابراین علاوه بر سرکوب معترضان و کشته و زخمی شدن تعدادی از فعالان در روز خشم ۱۱ مارس، رژیم آل سعود از رانت استفاده کرد. در واقع رانت نفت هویج سیاست چماق و هویج سعودی‌ها بود. در این راستا پادشاه ۸۷ ساله و بیمار عربستان که پیش از اعتراضات به مدت سه ماه برای درمان در خارج از کشور به سر می‌برد با وعده کمک ۳۷ میلیارد دلاری به کشور بازگشت، کمک‌هایی که شامل ۱۵ درصد افزایش حقوق کارکنان دولت، بازپرداخت بدهی زندانیان بدهکار، کمک مالی به دانشجویان و بیکاران و نیز قول ایجاد نیم میلیون واحد مسکونی با قیمت‌های ترجیحی و افزایش بودجه پلیس مذهبی می‌شد و افزون بر این اعلام شد که انتخابات

شهرداری‌ها که تنها یکبار در سال ۲۰۰۵ برگزار شده بود، برگزار خواهد شد (همان، ۸۴-۸۳). همچنین وی اجازه عضویت زنان به شورای مشورتی را دارد در حالیکه این شورا که دارای اقتدار تصمیم‌گیری بود در گذشته همه اعضای آن از سوی پادشاه انتخاب می‌شدند. در این راستا زنان در سال ۲۰۱۳ به عضویت آن پیوستند و این شورا برای اولین بار ۳۰ صندلی آن را به دست آوردند. که این اقدام واکنش رژیم سعودی در مورد اصلاحات برابری زنان بود. در حالیکه زنان در گذشته از هیچ حقوق سیاسی برخوردار نبودند و حتی آنها حق رانندگی را نداشتند. در سپتامبر ۲۰۱۱ به زنان اجازه رأی دادن و کاندید شدن در انتخابات شهرداری را برای اولین بار در تاریخ عربستان سعودی داد. گروه دیگری که در ساختار قدرت عربستان سعودی نقش محدود و حاشیه‌ای دارد شیعیان هستند که این جمعیت، ۱۰ تا ۱۵ درصد کل جمعیت عربستان را تشکیل می‌دهد. اکثر آنها در استان شرقی کار و زندگی می‌کنند. این ناحیه (شرق عربستان) بزرگترین میادین نفتی و تأسیسات پالایش و فراوری نفتی را در خود جای داده است. به اعتقاد گراهام فولر شیعیان عربستان سعودی تا قبل از انقلاب ایران در قالب مشارکت در جنبش‌های چپ‌گرا نظیر حزب غیرقانونی کمونیستی سعودی یا دیگر جنبش‌های چپ‌گرای افراطی نظیر حزب عمل سوسیالیستی عربی با رژیم سعودی مخالفت کردند. اما انقلاب اسلامی باعث شد که تا اسلام و تشیع به صورت جدی مکتبی برای مبارزه مطرح گردد و راهی نوین را پیش پای مبارزین منطقه به ویژه شیعیان فراهم کرد. که در این راستا دو رویداد مهم قیام شیعیان در سال ۱۹۷۹ و حادثه تسخیر مسجدالحرام در همان سال در پی انقلاب اسلامی در عربستان سعودی اتفاق افتاد (رهبر و کاظمی دبنان، ۱۳۸۸: ۱۳۲-۱۳۱). بطور کلی شیعیان از زمان تأسیس پادشاهی سعودی در این کشور مورد تبعیض واقع شده‌اند. اگرچه در زمان ملک عبدالله دولت گام‌هایی را در جهت بهبود روابط بین مذاهب شیعه و سنی برداشت، اما اقدامات صورت گرفته بسیار محدود بود. شیعیان عربستان کمتر در مشاغل رسمی بکار گرفته می‌شوند، فرصت‌های شغلی در نهادهایی همچون پلیس، ارتش برای شیعیان بسیار محدود هستند و اگر فردی نیز در چنین نهادهایی بکار گرفته شود چشم‌انداز ارتقا شغلی آن بسیار محدود خواهد بود. علاوه بر این شیعیان در برگزاری مراسم مذهبی خود با محدودیت جدی مواجه بودند. همچنین انتشار کتاب‌ها، سرودها، نوارها و سی‌دی‌های مذهبی شیعه ممنوع است و در اختیار داشتن آنها مجازات به دنبال دارد. علاوه بر این ورود شیعیان به دست کم ۵۰ درصد از دانشگاه‌های این کشور ممنوع است و حتی آنها حق گواهی دادن در دادگاه نیز محروم هستند و در این کشور هیچ قاضی شیعه‌مذهبی وجود ندارد (جعفری ولدانی و جعفری، ۱۳۹۵: ۲۰۱).

مقامات سعودی و علمای وهابی؛ شیعیان کشور خود را ستون پنجم ایران در دستیابی به نفوذ و اهداف خود می‌دانستند. در این راستا دولت عربستان از کارت شیعه بعنوان ابزار فرقه‌گرایی برای توجیه سیاست خارجی خود برای منحرف کردن توجه مردم از عملکرد دولت، مهار اعتراضات داخلی، توجیه تصمیمات اتخاذ شده از

سوی دولت در کشورهای دیگر استفاده کردند و آنها ایران را مسئول اعتراضات شیعیان استان شرقی می‌دانستند و همچنین ایران را به دلیل حمایت از شیعیان بحرین و یمن مورد سرزنش قرار می‌داد (Jones, 2011: 56). بطور کلی فهم و درک رهبران از تهدید ناشی از اعتراضات در داخل کشور خود را شیعیان نمی‌دانستند بلکه ناشی از نفوذ ایران می‌دانستند. برای اثبات این مطلب، از لحاظ تاریخی رویکرد عربستان سعودی در قبال شیعیان تهاجمی نبوده است و تنها از کارت شیعه پس از انقلاب ایران برای ایجاد موازنه قوا در مقابل ایران در منطقه بکار برده است. چنین رویکردهایی از سوی عربستان سعودی در قبال شیعه برای حفظ وضع موجود در مقابل نفوذ فزاینده ایران بوده است نه ترس از شیعیسم بعنوان یک فرقه مذهبی است. گروه دیگری که در ساختار قدرت عربستان سعودی دارای نقش محدودی است روشنفکران هستند. در این کشور حق شکل‌گیری احزاب یا اتحادیه‌های سیاسی وجود ندارد و همچنین انجمن‌های رسمی برای ایجاد نیازمند مجوز از سوی دولت است. در سال ۲۰۰۴ انجمن روزنامه‌نگاران تحت کنترل دولت ایجاد شد ولی دارای نقش مخالف دولت نداشت و تلاش آن برای ایجاد یک نهاد مستقل با سرکوب دولت همراه شد و در نهایت آزادی انجمن سیاسی از سوی قانون این کشور ممنوع شد. گروه دیگری که نقش سازمان‌یافته شده‌تری از سوی خاندان سعودی برخوردار هستند طبقه بازرگانان و تجار هست که در سال‌های اخیر در مسائل مهم مانند مالیات، قوانین سرمایه‌گذاری خارجی و قانون کار از سوی دولت مورد مشورت قرار می‌گیرند. ۲۷

تمام گروه‌های داخلی مختلف موجود در عربستان سعودی تأثیری بر تصمیم‌سازی و جهت‌دهی سیاست خارجی عربستان ندارند. بسته به وزن داخلی آنها در کشور، هر گروه در تعیین رفتار سیاست خارجی نقش جزئی و محدودی دارد. بیشتر تقاضای جوانان، زنان و شیعیان اقلیت از سوی دولت عربستان سعودی با زور مورد سرکوب قرار می‌گیرد و در کنار سرکوب، با اتخاذ سیاست رانتهی و ایجاد تحول جزئی درصدد تسکین و آرام کردن معترضان برمی‌آیند. درحالی‌که گروه‌های دیگر همانند نهادهای مذهبی وهابیت، بازرگانان و تکنوکرات‌ها از سوی رژیم برای تأمین منافع خود به خدمت گرفته می‌شوند. بنابراین بطور کلی دولت عربستان از طریق سیاست رانتهی در قالب خرید معترضان، مقامات مذهبی و همچنین کاربرد ابزار زور و سرکوب برای افزایش مشروعیت خود استفاده می‌کنند (Mabon, Ibid: 536-537). بنابراین این منابع برای جلوگیری از شکل‌گیری و قدرت‌یابی گروه‌های مخالف داخلی (زنان، روشنفکران و شیعیان) به خدمت گرفته می‌شود. مثلاً خواسته‌ها و تقاضای جوانان، زنان و شیعیان در طول تحولات بهار عربی از سوی علمای وهابی اقدام علیه اسلام در نظر گرفته شد و آنها با صدور فتوایی خواستار برخورد خشونت‌آمیز دولت با معترضان داخلی شد. برای نمونه عبدالعزیز آل‌شیخ مفتی اعظم عربستان، تحولات انقلابی تونس و مصر را طراحی از سوی دشمن امت اسلامی در جهت ضربه زدن به ارزش‌ها، هنجارها و دین امت اسلامی برشمرد و با آنها مخالفت کرد

(8: lacroix,2014). همچنین ناصرالعمر از دیگر رهبران مذهبی عربستان اعلام کرد که درحالیکه در مصر و تونس تظاهرات مشروع است، در عربستان نباید چنین حرکتی صورت گیرد چرا که حکومت در عربستان مذهبی است و تظاهرات فقط دشمنان خدا را خوشحال می‌کند (Lacroix,Ibid: 14). دولت همچنین با اتخاذ سیاست رانتی درصدد خرید معترضان و کسب وفاداری گروه‌های علما، بازرگانان و تکنوکرات‌ها برآمد. برای نمونه ملک عبدالله در مارس ۲۰۱۱ به نهادهای مذهبی به میزان ۳۶ میلیارد دلار کمک مالی کرد و همچنین ۹۴ میلیارد دلار در قالب برنامه‌های رفاهی درصدد آرام کردن مخالفان برآمد (Mabon,Ibid: 540). برطبق دیدگاه رئالیسم نوکلاسیک، فشارهای ساختاری و سیستمیک نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در آرایش گروه‌های داخلی ایفا می‌کند. برای نمونه تحولات بهار عربی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا، از یک سو برای گروه‌های ناراضی همانند جوانان، زنان و شیعیان فرصتی برای بیان خواسته‌ها و مطالبات خود دانستند و از سوی دیگر گروه‌های متحد رژیم همانند علمای وهابی، بازرگانان و تکنوکرات‌ها آن را تهدیدی برای موجودیت خود در نظر گرفتند و با همراهی با دولت درصدد مقابله با این تهدیدات برآمدند. بطورکلی ادراک رهبران سعودی از تهدید گروه‌های داخلی مانند زنان، جوانان و شیعیان نقش مهمی را در سیاست‌گذاری عربستان سعودی داشته است. بنابراین در این بخش چالش‌ها و تهدیداتی که دولت عربستان سعودی پس از تحولات بهار عربی با آن مواجه بوده است مورد بررسی قرار گرفتند که در قالب گسترش نفوذ و قدرت ایران در منطقه، قدرت‌یابی اخوان‌المسلمین، افزایش رقابت منطقه‌ای با قطر و گسترش گروه‌های افراطی و تروریسم در سطح منطقه‌ای و افزایش اعتراضات داخلی در کشور خود دانست. بنابراین برطبق دیدگاه رئالیسم نوکلاسیک فشارهای سیستمی (تحولات بهار عربی) بعنوان متغیر مستقل و عوامل داخلی و درک رهبران از تهدید (گسترش نفوذ ایران در منطقه، قدرت‌یابی اخوان‌المسلمین، افزایش رقابت منطقه‌ای با قطر، گسترش گروه‌های تروریسم در منطقه و افزایش اعتراضات داخلی) بعنوان متغیر میانجی/مداخله‌گر نقش مهمی را در شکل‌دهی به سیاست خارجی عربستان سعودی بعنوان متغیر وابسته داشته است.

۴- قابلیت‌های عربستان سعودی در شکل‌دهی به سیاست خارجی

برطبق نظریه رئالیسم نوکلاسیک؛ رفتار سیاست خارجی یک کشور تحت تأثیر منابع متعدد و توانایی بسیج آن می‌باشد و گزینه‌های سیاست خارجی یک دولت به درک قدرت نسبی و تخصیص منابع ملی به سیاست خارجی و در نهایت دستیابی به منافع ملی کشور وابسته است. برطبق این نظریه زمانی که یک کشور با تهدیدات خارجی روبرو شوند آنها از قابلیت‌ها و توانمندی‌های خود در عرصه‌های نظامی، جغرافیایی، اقتصادی و مذهبی خود برای حفظ منافع ملی و تأمین امنیت خود بکار می‌برند که بهره‌برداری موثر از این قابلیت‌ها به درک رهبران آن کشور از تهدیدات برمی‌گردد که این نمایانگر اهمیت عوامل داخلی یک کشور در تبیین

رفتار سیاست خارجی است. عربستان سعودی از این امر مستثنا نیست در این راستا این کشور از توانمندی‌های متعددی برخوردار است که اگر بطور موثر و درست آنها را بسیج کند می‌تواند به اهداف سیاست خارجی خود دست یابد. و نکته دیگری که قابل ذکر است این هست که از دیدگاه رئالیست نوکلاسیک یک دولت قدرتمند نه تنها دارای منابع کافی باشد بلکه همچنین باید دارای توانایی بهره‌برداری موثر آن در مقابله با تهدیدات خارجی برخوردار باشد. به این ترتیب عربستان سعودی از توانایی‌های متعددی برای تأمین منافع و مقابله با تهدیدات خود برخوردار است. در نهایت ما با بررسی قابلیت‌ها و توانمندی‌های این کشور درصدد این هستیم که به این سوال پاسخ دهیم که چگونه یک دولت محافظه‌کار همانند عربستان اهداف خود را در یک محیط انقلابی تأمین می‌کند.

۴-۱- قدرت اقتصادی

عربستان در بعد اقتصادی یکی از کشورهای قدرتمند اقتصاد جهانی است که متکی به منابع طبیعی هست. این کشور مالک ۱۸ درصد ذخایر نفت جهان است و همچنین بزرگترین صادرکننده نفت خام جهان می‌باشد. این قدرت اقتصادی می‌تواند منبع مهمی برای جهت‌دهی به سیاست خارجی این کشور در تقابل با تهدیدات ناشی از تحولات بهار عربی ایجاد کند. این کشور یکی از سریع‌ترین رشد اقتصادی را در بین اعضای گروه جی ۲۰ دارد که در یک مدت‌زمان کوتاهی از سال ۱۹۹۸ از ۳۹ میلیارد دلار به ۱۵۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۵ رسید. آل سعود تاکنون توانسته است با کمک درآمدهای هنگفت نفتی به خرید مشروعیت و تأمین ثبات داخلی خود اقدام کند. براساس آمار موجود، ۹۰ درصد از کل صادرات عربستان را نفت تشکیل می‌دهد و ۸۰ درصد از بودجه سالیانه این کشور نیز از محل صادرات نفت تأمین می‌شود. در واقع از حدود ۷۳۳ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی این کشور توانسته است بیش از ۲۵ درصد از تولید ناخالص داخلی ملی جهان عرب را به خود اختصاص دهد (جعفری ولدانی و جعفری، پیشین: ۲۰۳-۲۰۲). این کشور با تکیه بر اقتصاد مبتنی بر درآمد نفت؛ زمینه مشروعیت رژیم آل سعود را در سطح داخلی فراهم کرده است و همچنین منجر به افزایش نفوذ این کشور بر تحولات منطقه‌ای شده است. این کشور با برخورداری از قدرت اقتصادی ناشی از فروش نفت درصدد تنوع‌بخشی به منابع درآمد ملی خود با کاهش وابستگی به نفت از طریق تشویق بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری خارجی بوده است. همچنین این کشور برای مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی ناشی از تحولات بهار عربی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا بطور موفقیت‌آمیز توانسته است که منابع مادی خود را برای دستیابی به اهداف ملی خود استفاده کرده است. در این راستا آنها برای جلوگیری از گسترش نارضایتی‌های داخلی با اتخاذ سیاست رانتی در قالب ارائه کمک‌های مالی به میزان میلیاردها دلار پرداخته است. همچنین با برقراری روابط قدرتمند با گروه تجار داخلی توانسته است با بسیج آنها در مقابل

چالش‌های ناشی از این تحولات مقاومت کند. در سطح منطقه‌ای این کشور از قدرت اقتصادی خود در قالب ارائه کمک‌های مالی به کشورهای دیگر برای افزایش نفوذ خود بهره برده است. برای نمونه عربستان به دولت منصور هادی رئیس‌جمهور یمن پس از طرح گذار قدرت به میزان ۳,۲۵ میلیارد دلار کمک مالی کرد. همچنین این کشور برای مقابله با معترضان در کشورهای متحد خود بطور خاص بحرین و عمان در سال ۲۰۱۱ به میزان ۲۰ میلیارد دلار کمک مالی کرده است. علاوه بر این از قدرت اقتصادی خود برای تأمین حمایت‌های مالی و آموزشی به گروه‌های مخالف دولت بشار اسد هم بهره برده است. بنابراین دولت عربستان سعودی همواره در طول تاریخ و بطور خاص پس از وقوع تحولات بهار عربی از نفت بعنوان یک سلاح برای نفوذ و تأثیرگذاری بر تحولات استفاده کرده است.

۴-۲- قدرت مذهبی

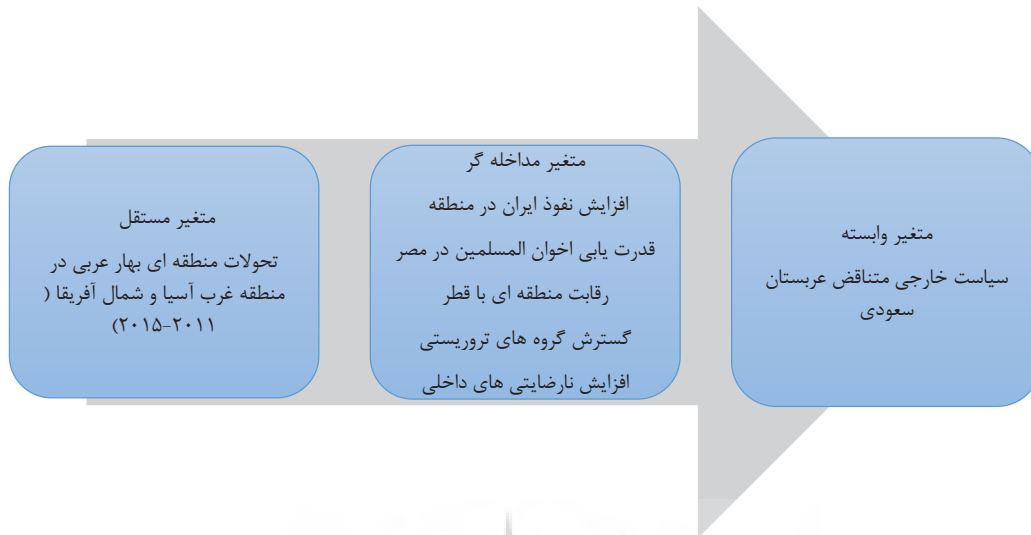
دین و به تبع آن روحانیت از جمله مبانی موجه و اولیه مشروعیت آل سعود هستند که به اعتقاد بسیاری از محققین اصلی‌ترین منبع مشروعیت آل سعود در گذشته و حال به شمار می‌رود. وهابیت در عربستان را می‌توان شیشه عمر آل سعود و به مثابه خون در رگ‌های آن به نظر گرفت. درحالی‌که هرگونه مباحثه و گفتگوی عقلی و کلامی راجع به اعتقادات و اصول دین در این سرزمین حرام است، سیاست نیز شدیداً تحت تأثیر چنین فضایی است (همان، ۲۰۵). ظهور دین مبین اسلام در شبه جزیره عربستان و قرار داشتن مقدس‌ترین اماکن مذهبی مسلمانان از جمله بیت‌الحرام در مکه و مرقد مطهر حضرت محمد(ص) در مدینه، جایگاه برجسته‌ای به این کشور در میان کشورهای اسلامی داده است. این کشور می‌تواند از این بزرگترین عامل ژئوپلیتیکی بعنوان یک منبع تمام‌نشدنی تبلیغی به هر شکل بهره‌برداری کند (حسینی و برزگر، ۱۳۹۲: ۱۷۷). در واقع این نظام پادشاهی برپایه مصالحه میان شورای شیخ و شورای سعود بنیانگذاری شد و کشور با دو بال نخبگان قدرت یعنی آل سعود بعنوان حاکمیت سیاسی و وهابیت بعنوان حافظ هنجارهای بنیادگرایی اسلامی اداره می‌گردد (جعفری ولدانی و جعفری، پیشین: ۲۰۵). بنابراین همکاری متقابل بین خاندان آل سعود و علمای وهابی هر دو بقای یکدیگر را تأمین می‌کنند. درحالی‌که علمای مذهبی به حمایت مالی خاندان آل سعود وابسته هستند و در مقابل خاندان آل سعود برای تأمین و تضمین مشروعیت خود به حمایت و پشتیبانی روحانیون وابسته هستند. در این راستا با وقوع تحولات بهار عربی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا؛ این کشور با تکیه بر نهادهای مذهبی توانست اقدامات خود را توجیه کند و از این طریق به اهداف خود دست یابد. برای نمونه رژیم سعودی با فشار به علمای وهابی خواستار صدور فتوای اسلامی برای شورش علیه حاکمان برای حفظ بقای رژیم می‌توان اشاره کرد که در مقابل آن دولت عربستان سعودی در مارس ۲۰۱۱ با صدور حکم سلطنتی برنامه‌های رفاهی و مالی عمده‌ای را به نهادهای مذهبی اختصاص داد و همچنین به

نهادهای و سازمان‌های مطبوعاتی دستور داد که از انتقاد به رهبران و علمای مذهبی خودداری کنند. به‌هرحال عربستان سعودی به واسطه قرار گرفتن حرمین شرفین در این کشور می‌کوشد جایگاه و وجهه سیاسی و مذهبی برای خود در میان کشورهای اسلامی کسب کند و خود را بعنوان مرکز و مصداق واقعی اسلام به سایرین معرفی کند. ریاض برای رسیدن به هدف که همانا رهبری جهان اسلام و عرب است تلاش کرده است شریک مسلط خارجی کشورهای پادشاهی کوچک شرق و شمال شرق هم‌مرز خود باشد (هینه بوش و احتشامی، ۱۳۹۰: ۳۶۰-۳۵۲). عربستان سعودی از زمان تأسیس خود از طریق ایدئولوژی وهابی محافظه‌کارانه همواره با اسلام شیعه در تضاد بوده است آنها پس از اینکه در سال ۱۹۱۳ منطقه الحساء را به اشغال خود درآوردند شیعیان این منطقه را مورد آزار و اذیت قرار داده و از برگزاری مراسم عاشورا جلوگیری کردند. عبدالعزیز بن سعود پس از اشغال شهرهای مکه و مدینه در سال ۱۹۲۵ تمامی گنبدها، ضریح و قبوری که در آنجا بودند را مورد تخریب قرار دادند (منصوری مقدم، ۱۳۹۴: ۱۲۵). پس از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ ستم علیه شیعیان از سوی دولت عربستان افزایش پیدا کرد که در آن دوره آیت‌اله خمینی رهبر ایران؛ رژیم آل‌سعود را یک دیکتاتوری فاسد توصیف کرد و خواستار این بود که مکان‌های مذهبی مقدس مکه و مدینه نباید تحت کنترل یک کشور واحد باشد. متعاقب آن با وقوع تحولات بهار عربی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا؛ عربستان سعودی از موقعیت خود بعنوان حافظ دو مکان مقدس مذهبی برای مقابله بانفوذ ایران در ۳۱ منطقه بهره‌برداری کرده است و آنها ایران را بعنوان دولتی که درصدد گسترش اسلام شیعه در کشورهای مسلمان است را به تصویر کشیده است. علاوه بر این عربستان سعودی؛ اعتراضات در کشورهای بحرین و یمن را تلاشی از سوی ایران برای تحریک مخالفان برای افزایش نفوذش دانسته است. اهمیت مذهب در سیاست عربستان سعودی با قدرت‌یابی اخوان‌المسلمین پس از انقلاب ژانویه در مصر بیشتر نمایان شده است که بعنوان یک بدیل برای دکتترین وهابی سنی مطرح شده بود که می‌توانست تهدیدی برای مشروعیت رژیم آل‌سعود باشد. در گذشته عربستان سعودی برای تضمین رهبری جهان اسلام و مقابله با ایدئولوژی‌های متضاد؛ از مذهب در راستای حمایت مالی سازمان‌های پان‌اسلامیسم مانند اتحادیه جهانی مسلمانان و سازمان همکاری اسلامی که مقر آن در عربستان سعودی است برای مقابله با تهدیدات تاریخی ناصریسم و بعثیسم بهره‌برداری کرده است. بنابراین عربستان سعودی بطور واضح از ترکیب سیاست و مذهب برای کسب مشروعیت رژیم خود و تعقیب سیاست خارجی و توانایی بسیج نهادهای مذهبی برای تأمین منافع ملی استفاده کرده است. برای نمونه در مورد بحران سوریه؛ این کشور از قدرت مذهبی علیه رژیم بشار اسد در سوریه بسیج کرده است. که در این راستا بسیاری از علمای سعودی با صدور فتوایی خواستار جهاد علیه

رژیم سوریه شدند. بنابراین دولت عربستان سعودی همواره در طول تاریخ و بطور خاص پس از وقوع تحولات بهار عربی از مذهب بعنوان یک ابزار برای نفوذ و تأثیرگذاری بر تحولات استفاده کرده است.

۴-۳- قدرت نظامی

دولت عربستان سعودی به دلیل تکیه نیروی نظامی‌اش به تسلیحات غرب یکی از قدرتمندترین و مجهزترین نیروی نظامی در منطقه برخوردار است. برطبق گزارش نهاد بین‌المللی مطالعات استراتژیک؛ بودجه دفاعی کشور عربستان سعودی در سال ۲۰۱۴ به میزان ۸۰٫۸ میلیارد دلار بوده است که پس از ایالات متحده آمریکا و چین در رتبه سوم این فهرست قرار گرفته است. نیروی نظامی عربستان نه تنها تأمین‌کننده امنیت و ثبات کشور خود بلکه وظیفه تأمین امنیت کشورهای کوچک منطقه و ۶۰ درصد ذخایر نفت و ۳۵ درصد گاز جهان را برعهده دارد. با این وجود، عربستان سعودی در قالب روابط ویژه با ایالات متحده به نام معادله نفت برای امنیت؛ تا حد زیادی برای تأمین امنیت خود متکی به کمک‌های نظامی ایالات متحده آمریکا بوده است (Echagüe, Ibid: 14). برای نمونه هنگامی که دولت عراق در سال ۱۹۹۰ به کویت حمله کرد؛ عربستان سعودی برای جلوگیری از تهاجم عراق خواستار استقرار نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا در کشور خود شد (Mutter, 2011: 2). با وقوع تحولات بهار عربی در غرب آسیا و شمال آفریقا؛ دولت عربستان سعودی خواستار کمک‌های ایالات متحده آمریکا بود درحالی‌که با مخالفت آنها همراه شد زیرا که آنها این اقدام را خلاف ارزش‌های آمریکایی می‌دانست چون که مواضع و رویکرد آنها به اعتراضات در منطقه تغییر رژیم و اصلاح در جهان عرب بود. اما با گسترش این اعتراضات به کشور بحرین شاهد حضور نیروی نظامی عربستان در قالب نیروی سپر جزیره شورای همکاری خلیج فارس به این کشور بودیم. درحالی‌که ایالات متحده آمریکا برخلاف مواضع ارزشی خود با این اقدام به دو دلیل حمایت کرد: ۱- پایبندی به تفاهم دو کشور در مقوله نفت برای امنیت (زیرا که اگر این کشور از اقدام عربستان در بحرین انتقاد می‌کرد می‌توانست بر روابط و مناسبات طرفین تأثیرگذار باشد). ۲- حضور فرماندهی ناوگان پنجم این کشور در بحرین است که با تغییر رژیم و قدرت‌یابی شیعیان تحت‌الحمایه ایران می‌تواند حضور این کشور را در منطقه خلیج فارس با تهدید روبرو کند. همچنین با گسترش وضعیت سوریه به جنگ داخلی فرسایشی؛ دولت عربستان سعودی از قابلیت‌های نظامی خود برای حمایت و پشتیبانی تسلیحاتی و آموزشی شورشیان و گروه‌های مخالف برای شکست بشار اسد استفاده کرده است. بنابراین این کشور برای تأمین منافع خود و روی کار آوردن رژیم طرفدار خود در منطقه؛ توانایی و ظرفیت نظامی خود را بسیج کرده است و آنها با مشغول کردن ایران در وضعیت سوریه؛ توجهات این کشور را از منطقه خلیج فارس غافل کرده است.



شکل ۳) ترسیم سیاست خارجی متناقض عربستان سعودی در الگوی رئالیسم نوکلاسیک

نتیجه‌گیری

پس از تغییر آرایش سیاسی و موازنه قدرت ناشی از تحولات بهار عربی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا؛^{۳۳} دولت پادشاهی عربستان سعودی در ابعاد داخلی و خارجی با تهدیدات و چالش‌های فزاینده‌ای روبرو شد که این امر زمینه سیاست خارجی متناقض این کشور را در منطقه فراهم کرده است. در بُعد داخلی، دولت عربستان در قبال گروه‌های داخلی رویکرد متناقضی داشت از یکسو در مقابل گروه‌های جوانان، شیعیان و زنان بعنوان ناراضیان سعی می‌کرد با اتخاذ سیاست رانتی در قالب ارائه کمک‌های مالی و افزایش خدمات رفاهی در کنار کاربرد ابزار سرکوب و زور معترضان را آرام کند و از سوی دیگر با گروه‌های تجار، تکنوکرات و نهادهای مذهبی رابطه ثابت و دوستانه‌ای داشت و با حمایت از آنها درصدد کاهش اعتراضات در کشور خود بود برای نمونه فتوای غیراسلامی دانستن اعتراضات داخلی از سوی علمای وهابی در همین راستاست. در بُعد منطقه‌ای رویکرد عربستان سعودی در قبال تحولات انقلابی مصر و یمن با سوریه و لیبی متفاوت بوده است. دولت عربستان در قبال تحولات مصر در ابتدا با برکناری حسنی مبارک متحد اصلی خود مخالف بود اما با روی کار آمدن اسلام‌گرایان اخوانی در این کشور و هراس از گسترش نفوذ ایران و همچنین شکل‌گیری یک بدیل ایدئولوژیک در مقابل تفسیر وهابی از اسلام که منجر به تضعیف نقش رهبری این کشور در جهان اسلام می‌شد زمینه مخالفت با آنها را ایجاد کرد و در این راستا از گروه‌های سلفی در مصر حمایت کردند و همچنین در نهایت از کودتای ارتش علیه اخوانی‌ها پشتیبانی کردند. در قبال تحولات بحرین؛ با گسترش اعتراضات

شیعیان علیه رژیم آل خلیفه زمینه لشکرکشی به این کشور در قالب نیروی سپر آل جزیره شورای همکاری خلیج فارس را فراهم کرد و با سرکوب اعتراضات در این کشور از هرگونه تغییر رژیم جلوگیری کردند. بنابراین سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال بحران مصر و بحرین در قالب سیاست‌های محافظه‌کارانه سابق همخوانی دارد ولی رویکرد این کشور در قبال بحران لیبی و سوریه متفاوت بوده است. در بحران لیبی؛ آنها از مخالفان قذافی در قالب عملیات ناتو حمایت کردند و در جنگ داخلی سوریه برای سقوط رژیم بشار اسد و کاهش نفوذ ایران رقیب ایدئولوژیک و ژئوپلتیک خود در منطقه؛ از گروه‌های تروریستی و شورشی حمایت مالی، تسلیحاتی کرده است. بنابراین سیاست خارجی این کشور در قبال بحران لیبی و سوریه بیشتر در قالب سیاست تجدیدنظرطلبانه یا انقلابی همخوانی دارد. بنابراین رویکرد این کشور در قبال تحولات بهار عربی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا متناقض و پارادوکسیکال بوده است. در این راستا سوال این پژوهش این بود که چه عواملی نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست خارجی متناقض عربستان در قبال بهار عربی داشته است و دیگری واکنش عربستان سعودی در قبال این تحولات چه بوده است؟ پژوهشگر براساس نظریه رئالیسم نوکلاسیک که قائل به ترکیب متغیرهای سیستمی و سطح واحد برای تعیین سیاست خارجی دولت‌ها است درصدد پاسخ به این پرسش بوده است. بنابراین براساس نظریه رئالیسم نوکلاسیک متغیرهای سطح سیستمی بعنوان متغیرهای مستقل، متغیرهای سطح واحد از جمله سیاست داخلی و درک و فهم رهبران از قدرت نسبی و شرایط سیستمی بعنوان متغیرهای میانجی و سیاست خارجی دولت‌ها بعنوان متغیر وابسته تلقی می‌شود. در این راستا متغیر سیستمیک این پژوهش تحولات بهار عربی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا؛ متغیر میانجی/ مداخله‌گر در قالب ادراک تهدید از سوی سیاست‌گذاران خارجی عربستان سعودی از این تحولات است که شامل افزایش قدرت و نفوذ ایران در منطقه، قدرت‌یابی اخوان‌المسلمین، رقابت منطقه‌ای با قطر، رشد گروه‌های تروریستی و گسترش نارضایتی‌های داخلی بودند که زمینه متغیر وابسته که همان سیاست خارجی متناقض عربستان سعودی است را ایجاد کرده است. و در نهایت واکنش این کشور و توانمندی اقتصادی، مذهبی و نظامی این کشور را در پاسخگویی به این تحولات بیان می‌کند.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- ابراهیمی، نبی‌اله (۱۳۹۰)، «اخوان‌گرایی و سیاست خارجی قطر در قبال انقلاب‌های عربی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، س ۱۵، ش ۱.
- ۲- احمدیان، حسن و زارع، محمد (۱۳۹۰)، «استراتژی عربستان سعودی در برابر خیزش‌های جهان عرب»، **فصلنامه ره‌نامه سیاست‌گذاری**، س ۲، ش ۲.
- ۳- احمدی، حمید و بهمنش، حسین (۱۳۹۴)، «بررسی روابط خارجی عربستان و مصر ۲۰۱۳-۲۰۱۲»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، ش ۸۰.
- ۴- ازغندی، علیرضا و آقاعلیخانی، مهدی (۱۳۹۲)، «بررسی عوامل منطقه‌ای واگرایی در روابط ایران و عربستان (۱۳۸۴-۱۳۹۰)»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۳، ش ۲.
- ۵- پورحسن، ناصر و سیفی، عبدالمجید (۱۳۹۳)، «عربستان و رویارویی هژمونیک بیداری اسلامی در حوزه خلیج فارس (بررسی موردی: بحرین)»، **فصلنامه علوم سیاسی**، س ۱۶، ش ۶۲.
- ۶- جعفری ولدانی، اصغر و جعفری، هرمز (۱۳۹۵)، «بنیان‌های حفظ ثبات سیاسی در عربستان (۲۰۱۱-۲۰۱۵)»، **فصلنامه ژئوپلتیک**، س ۱۲، ش ۱.
- ۷- جکسون، رابرت و سورنسون، گئورگ (۱۳۸۳)، **درآمدی بر روابط بین‌الملل**، مترجم: مهدی ذاکریان و دیگران، تهران: نشر میزان.
- ۸- حافظ‌نیا، محمدرضا و رومینا، ابراهیم (۱۳۸۴)، «تحول روابط ایران و عربستان و تاثیر آن بر ژئوپلتیک خلیج فارس»، **مجله تحقیقات جغرافیایی**، ش ۷۷.
- ۹- حسینی، محمد صادق و برزگر، ابراهیم (۱۳۹۲)، «نظریه پخش و بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر عربستان سعودی»، **فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی**، س ۱۰، ش ۳۳.
- ۱۰- دهشیری، محمدرضا و عبدالله‌خانی، علی (۱۳۹۴)، «رویکرد جمهوری اسلامی ایران در تحولات کشورهای خاورمیانه پس از ۲۰۱۱ (مطالعه موردی: بحرین و سوریه)»، **فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام**، ش ۱۵.
- ۱۱- دهشیری، محمدرضا و حسینی، سید محمدحسین (۱۳۹۴)، «ژئوپلتیک منطقه و روابط ایران و عربستان»، **فصلنامه روابط خارجی**، س ۸، ش ۱.
- ۱۲- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۰)، «واقع‌گرایی نوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه سیاست خارجی**، س ۲۵، ش ۲.
- ۱۳- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۵)، **کلیات روابط بین‌الملل**، تهران: نشر مخاطب.

- ۱۴- دوستی، محمدمهدی (۱۳۹۰)، «بررسی مقایسه‌ای سیاست عربستان در قبال تحولات عربی (مصر، بحرین، یمن و سوریه)»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، ش ۴۶.
- ۱۵- رضانی، روح‌اله (۱۳۸۱)، چارچوب تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، چ ۲، تهران: نشر نی.
- ۱۶- روحی دهبته، مجید و مرادی کلارده، سجاد (۱۳۹۴)، «نقش افزایش قدرت منطقه‌ای ایران در سیاستگذاری شورای همکاری خلیج فارس: ۲۰۰۵-۲۰۱۵»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۱، ش ۱۸.
- ۱۷- رهبر، عباسعلی و کاظمی‌دینان، مرتضی (۱۳۸۸)، «آینده جنبش شیعیان عربستان سعودی؛ فرصت‌ها و چالش‌ها»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ش ۶.
- ۱۸- ساعی، احمد و علیخانی، مهدی (۱۳۹۲)، «بررسی چرخه تعارض در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی با تاکید بر دوره (۱۳۸۴ - ۱۳۹۲)»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، س ۹، ش ۲۲.
- ۱۹- صادقی، حسین و احمدیان، حسن (۱۳۸۹)، «دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن: امکانات و چالش‌ها»، فصلنامه راهبرد، ش ۵۶.
- ۲۰- عطایی، فرهاد و منصوری مقدم، محمد (۱۳۹۱)، «تبارشناسی سیاست خارجی عربستان سعودی: راهبردی و واقع‌گرایانه بر بستری هویتی»، فصلنامه روابط خارجی، س ۵، ش ۱.
- ۲۱- غریباق زندی، داود (۱۳۹۵)، «دورنمای رابطه جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی: سناریوهای محتمل»، فصلنامه علوم سیاسی، س ۱۹، ش ۷۳.
- ۲۲- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، تهران: انتشارات سمت.
- ۲۳- کریمی‌فرد، حسین (۱۳۹۵)، «تبیین رئالیستی سیاست خارجی عربستان در قبال بحران‌های خاورمیانه (۲۰۱۵-۱۹۷۹)»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۱، ش ۲.
- ۲۴- مدنی، سید مهدی و هواسی، حسین (۱۳۹۳)، «رفتارشناسی سیاست خارجی عربستان در قبال مصر و بحرین بعد از انقلاب‌های عربی»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، ش ۳۹.
- ۲۵- مددی، جواد (۱۳۹۲)، «الگوی رفتاری قطر در قبال خیزش‌های عربی»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، ش ۵۵.
- ۲۶- نورعلی‌وند، یاسر (۱۳۹۶)، «عربستان سعودی و تلاش برای موازنه‌سازی مجدد در برابر ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، س ۲۰، ش ۱.
- ۲۷- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، چ ۱۰، تهران: انتشارات سمت.
- ۲۸- ملک‌محمدی، حمیدرضا و مدنی، مهدی (۱۳۹۲)، «فرهنگ حاکم بر تعاملات ایران و عربستان از منظر تحلیل سازه‌نگارانه»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۳، ش ۴.

- ۲۹- منصوری مقدم، محمد (۱۳۹۴)، *تحولات منطقه‌ای و سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران (۲۰۱۲-۱۹۹۱)*، تهران: انتشارات دبیزش.
- ۳۰- هزاوه‌ئی، مرتضی و باوریان، فریده (۱۳۹۵)، «بررسی رویکرد جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی به مسئله بیداری اسلامی (مطالعه موردی: قیام مردم بحرین)»، *فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام*، س ۵، ش ۱۹.
- ۳۱- هینه‌بوش، ریموند و احتشامی، انوشیروان (۱۳۹۰)، *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، مترجم: رحمان قهرمان‌پور و مرتضی مساح، تهران: دانشگاه امام صادق.

لاتین:

- 32- Ayoob, Mohammad (2012). The Arab Spring Its Geostrategic Significance. *Middle East Policy XIX*. No.3.
- 33- Anthony H. Cordesman and Khalid R. Al-Rodhan (2006). *The Gulf Military Forces in an Era of Asymmetric War: Saudi Arabia*. Center for Strategic and International Studies.
- 34- Crooke, Alastair (2015). You Cant Understand ISIS If You Don't Know the History of Wahhabism in Suadi Arabia. *New Perspectives Quarterly*.
- 35- Echague, Ana (2014). Emboldened Yet Vulnerable: The Changing Foreign Politics of Qatar and Saudi Arabia. *Norwegian Ministry of Foreign Affairs*. No. 123.
- 36- Fisher, Max (2016). How The Iranian – Saudi Proxy Struggle Tore Apart the Middle East. <https://www.nytimes.com>
- 37- Gendron, Angela (2010). Confronting Terrorism in Suadi Arabia. *International Journal of Intelligence and Counterintelligence*.
- 38- Jones, Toby raig (2011). Saudi Arabia Versus the Arab Spring. *A Quarterly Review*. 31. NO. 2. 43-59. <http://raritanquarterly.rutgers.edu>
- 39- Lacroix, Stephane (2014). *Saudi Islamists and the Arab Spring*. The London School of Economics and Political Science.
- 40- Lobell, Steven (2009). Neoclassical Realism, The State and Foreign Policy. *Cambridge: Cambridge University Press*.
- 41- Marsh, Kevin (2014). Leading from behind: neoclassical realism and operation Odyssey Dawn. *Defense & Security Analysis*. Vol. 30, No. 2.
- 42- Moniquet, Claude (2013). The Involvement of Salafism/ Wahhabism in The Support and Supply of Arms to Rebel Groups Around the World, Directorate – General foe External Politics of the Union, The European Parliament.
- 43- Morton, Michael (2013). *Buraimi: The Struggle for Power, Influence and Oil in Arabia*. London: IB Tauris Publishing.
- 44- Mutter, Paul (2012). Saudi Arabia: Rolling Back the Arab Spring. *Foreign Policy in Focus*.

- 45- Ragab, Iman (2017). Beyond Money and Diplomacy: Regional Politics of Saudi Arabia and UAE after the Arab Spring. *The International Spectator*. Vol. 52. No.2.
- 46- Reiger, Rene (2013). In Search of Stability: Saudi Arabia and the Arab Spring. *GRC Research Papers*.
- 47- Roberts, David (2014). Qatar and the Muslim Brotherhood: Pragmatism or, Preference. *Journal of Middle East Policy*. Vol 21. No3.
- 48- Scheweller, Randall (2004). Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Underbalancing. *International Security*. 29(2).
- 49- Saudi Arabia: New Terrorism Regulations Assault Rights, Human Rights Watch (2014). <http://www.hrw.org>
- 50- Taliaferro, Jeffrey, Lobell, Steven & Ripsman, Norrian (2009). Introduction: Neoclassical Realism, The State, and Foreign Policy. In: Lobell, Steven, Ripsman, Norrin & Taliaferro, Neoclassical Realism, The State, and Foreign Policy, Cambridge University Press.
- 51- Wiegand, Krista (2014). Resolution of Border Disputes in the Arabian Gulf. *The Journal of Territorial and Maritime Studies*. Vol.1. No.1.
- 52- Wiegand, Krista (2012). Bahrain, Qatar, and the Hawar islands: Resolution of a Gulf Territorial Dispute. *Middle East Journal*. Vol.66. No.1.
- 53- Wolffoth, W. C. (2008). *Realism and Foreign Policy, in Foreign Policy: Theories, Actors, Cases*. Edited by Steve Smith, Amelia Hadfield and Tim Dunne, Oxford University Press.